تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

زندگاني حضرت فاطمه عليها‌السلام هدايتگران راه نور - زندگانى صدّيقه كبرى حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام

نويسنده: آية الله سيد محمد تقى مدرسى

مترجم: محمد صادق شريعت

## پيشگفتار

الحمد للَّه ربّ العالمين، وصلّى اللَّه على محمّد سيّد النبيّين، وعلى أميرالمؤمنين وقدوة الصدِّيقين، وعلى فاطمة الزهراء سيّدة نساء العالمين،وعلى أبنائهما الكرام المعصومين.

چون خداوند بخواهد قلم يكى از بندگانش را توفيق ارزانى دارد، او را به نوشتن درباره يكى از اوليائش شرافت مى بخشد. و اگر قرار باشد درباره شخصيتى چون فاطمه زهراعليها‌السلام سخن گفته شود، طبيعى است كه اين توفيق به مراتب بالاتر از هر شرافت اين جهان و رستگارى آن جهان است.

از جمله نعمتها و الطاف خداوند بر اين بنده آن بود كه مرا در جوانى توفيق داد تا مجموعه اى مختصر درباره زندگى چهارده معصوم به نگارش درآورم امّاشرايط به گونه اى بود كه فرصت چاپ و نشر اين سلسله فراهم نيامد تا امروزكه اين امكان فراهم شد و خدا را از اين بابت سپاسگزارم.

اميدوارم خداوند اين مختصر را ذخيره اى براى روز قيامت اين بنده مسكين قرار دهد.

انّه العفوّ الغفور محمّد تقى مدرّسى

## درباره حضرت زهرا عليها‌السلام

نام: فاطمه عليها‌السلام

پدر و مادر: محمد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خديجه كبرى عليها‌السلام

شهرت: زهرا، صدّيقه، كبرى، طاهره، راضيه، مرضيّه، انسيّه، بتول، زهره، حوريّه، محدَّثه، و...

كنيه: امّ الحسنين، امّ ابيها و امّ الْاَئمّة

زمان و محل تولّد: در آستانه طلوع فجر روز جمعه 20 جمادى الثانيّه سال 5 بعثت، در مكّه متولد شد.

هجرت وزمان ازدواج: در سن حدود هشت سالگى همراه حضرت على عليه‌السلام به مدينه مهاجرت كرد، و در سال دوم هجرت، در آغاز ماه ذيحجّه، با آن حضرت ازدواج نمود، و داراى پنج فرزند به نامهاى، حسن، حسين، زينب، امّ كلثوم و محسن گرديد.

زمان و محل شهادت: بين نماز مغرب و عشاء در 15 يا 13 جمادى الاولى، يا سوّم جمادى الثانيه سال 11 هجرى، در سن 18 سالگى در مدينه به شهادت رسيد.

مرقد: مرقد شريف آن بانوى با عظمت در يكى از اين سه محل است، كنار قبر پيامبر، در قبرستان بقيع، بين منبر وقبر پيامبردر مسجدالنبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زيارت مى شود.

دوران عمر، دو بخش:

1 - دوران ملازمت با پدر و همسر.

2 - دوران چند ماهه بعد از رحلت رسول خدا كه از نظر اجتماعى و سياسى بسيار مهم بود.

## بخش اول: بنياد پاك

(وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ) (1)

و زمين پاك برون آيد گياهش به اجازه پروردگارش.

محمّد بن عبداللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فرستاده خدا و آخرين پيامبر و سرور تمام پيام آوران الهى، پدر فاطمه زهرا - پيامبرى بزرگ و پدرى گرامى - بود.

خديجه دختر خويلد، ام المومنين و نخستين زن مسلمان و حامى دين اسلام و فداكار در راه تحقّق مكتب و اهداف آن، مادر فاطمه بود.

درميان نياكان پيامبر به شخصى به نام لؤى بن غالب برمى خوريم كه نسب خويلد پدر خديجه بدين گونه به او مى رسد: خويلد پسر اسد، پسرعبدالعزى، پسر قصى بن كلاب، پسر كعب، پسر لؤى، پسر غالب.

خويلد خود از بزرگان قريش و از توانگران مكّه بود. وى سه فرزندداشت به نامهاى عوّام، هاله و خديجه.

اين عوّام پدر زبير بن عوّام و داماد شخصيت بزرگ قريش، يعنى عبدالمطلّب، نياى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود. از اين رو زبير از دو سوى با فاطمه زهرانسبت داشت. از يك سو پسردايى وى بود و از سوى ديگر پسر عمه او.

امّا هاله دختر خويلد و خواهر خديجه بود. او تا پس از هجرت هم زنده بود وگاه از اوقات براى ديدار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه مى آمد.پيامبر نيز به خاطر نسبتى كه هاله با خديجه، همسر دلسوز و فداكارش،داشت او را بسيار ارج مى نهاد.

امّا عايشه كه مانند ديگر زنانى كه به سايرهمسران شوهرانشان حسادت مى كنند، از اين بابت دستخوش ناراحتى وحسادت مى شد و زبان به اعتراض مى گشود. پيامبر، او را از اين كاربازمى داشت و جايگاه و موقعيّت والاى خديجه را كه به موجب آن سبب مى شد تا خواهرش را مورد احترام خاصّى قرار دهد، تشريح مى كرد.

\* \* \* چنين انتظار مى رفت كه خديجه در جوانى با پسرعمويش نوفل بن اسدازدواج كند. امّا اين ازدواج به خاطر دلايلى انجام نشد چراكه نوفل يكى ازحُكماى جزيرة العرب بود كه همواره در جستجوى «حقيقت» مى گشت وبه همين خاطر نمى توانست ازدواج كند. امّا پس از مدّتى يكى از بزرگان بنى تميم به نام هند بن بناس براى ازدواج با خديجه پيشقدم شد. ولى بادرگذشت هند، اين ازدواج براى خديجه ثمرى دربر نداشت و خديجه پس از وى به عنوان بيوه زنى ثروتمند باقى ماند.

پس از مرگ هند، يكى از بزرگان مشهور عرب به نام عتيق بن عابد،خديجه را به همسرى خود درآورد. ثمره اين پيوند دخترى بود كه او را «هند» ناميدند. امّا عتيق نيز بِمُرد و دختر يتيم خود را در خانه خديجه ازپسِ خويش به يادگار گذارد.

تولّد خديجه پانزده سال پيش از رويداد تاريخى هجوم ابرهه به مكّه بود. اعراب، اين حمله را مبدأ تاريخ خود گرفته اند. و آن را «عام الفيل» نام نهادند.

از آنجا كه ميلاد رسول اكرم درهمان واقعه «عام الفيل» اتفاق افتاده مى توان پى برد كه خديجه پانزده سال بزرگتر از پيامبر بوده است. با اين وجود پيامبر سوّمين كسى بود كه خديجه را به همسرى مى گرفت. چراكه خديجه خود به اين پيوند، تمايل داشت و از طرفى پيامبر روح خيرخواهى و حق جويى را در خديجه تشخيص داده و دانسته بود كه وى زنى است با حكمت و داراى اخلاقى والا.

خديجه هم پس از آنكه پيامبر سفرى تجارى با سرمايه او كرد ونسبت به وى شناخت حاصل نمود به پيامبر علاقمند شد. بويژه آنكه غلام خديجه كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در اين سفر همراهى مى كرد، خديجه را از روح بزرگوار آن حضرت و نشانه هاى نبوغ و عظمت وى آگهى داده بود. البته دور نيست كه خديجه خود در اين ميان به گونه اى از نبوّت پيامبر آگاه شده بود و از اين رو دوست مى داشت كه اين پيوند انجام پذيرد.

پيوند سعادتمندانه و تازه خديجه با ميمنت و فرخندگى انجام گرفت.در واقع اين ازدواج را بايد يكى از پيوندهاى پربركت در اسلام تلقى كرد.خديجه از اين ازدواج، صاحب فرزندانى شايسته شد:

1 - قاسم: وى پيش از بعثت به دنيا آمد و درهمان هنگام نيز از دنيارفت. به همين دليل مردم پيامبر را با كنيه ابوالقاسم ياد مى كردند.

2 - عبداللَّه: بنابر قول مشهور اين كودك هم سرنوشتى مانند سرنوشت برادرش قاسم داشت.

3 - طاهر: اين كودك در روزگار ظهور اسلام چشم به جهان گشود ازاين رو وى را طاهر ناميدند. امّا طاهر نيز پس از مدتّى درگذشت.

4 - زينب: او بزرگترين دختر پيامبر بود و با پسرخاله اش، ابوالعاص بن ربيع، ازدواج كرد. زينب از اين ازدواج صاحب دو فرزند شد. يكى دختر به نام امامه و ديگرى پسر به نام على. امامه پس از درگذشت حضرت فاطمه و بنا به وصيّت خود آن حضرت، به همسرى حضرت على درآمد. امّا پسر زينب، على، درهمان كودكى درگذشت، زينب خود نيزدر سال هشتم هجرت از دنيا رفت.

5 - رقيه: او با پسر عمويش عتبة بن ابى لهب ازدواج كرد. امّا عتبه همچون پدرش ابولهب، از دشمنان سرسخت اسلام بود و مشكلات بسيارى بر سر راه آيين جديد فراهم آورده بود. از اين رو پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بروى نفرين كرد، نفرينش نيز كارگر افتاد. زيرا درندگان حجاز عتبه رادَريدند و بدين ترتيب رقيه بيوه شد.

پس از عتبه، رقيه به همسرى عثمان بن عفّان درآمد و از او صاحب پسرى شد به نام عبداللَّه. امّا اين پسر درهمان دوران كودكى درگذشت.

ثمره ازدواج آنها، تنها همين يك فرزند بود تا آنكه رقيه دعوت پروردگارش را اجابت كرد. رقيه دقيقاً درهمان هنگامى كه پيامبر دركنارچاههاى بدر مشغول نبرد با كفار قريش بود، چشم از جهان بربست.

6 - ام كلثوم: اين دختر را - به نام مادر پيامبر، يعنى آمنه بنت وهب- آمنه نام نهادند. آمنه با پسر عمويش عتبة بن ابى لهب پيوندزناشويى بست. امّا اين پيمان به خاطر اختلاف موجود ميان دوطرف باسعادت همراه نبود. زيرا ابولهب همچنان بر دشمنى و سرسختى خود برضدّاسلام اصرار مى ورزيد و پسرش را واداشت تا براى آزردن پيامبر دخترش را طلاق دهد.

پس از آنكه ام كلثوم از عتبه جدا شد، عثمان بن عفّان او را به همسرى گرفت چراكه در آن هنگام رقيه مرده بود. ام كلثوم نيز در سال نهم هجرت، ديده از جهان فرو بست

7 - فاطمه زهراعليها‌السلام.

\* \* \* خديجه با ثروت فراوان و تجارت گسترده اش، بانوى توانگر حجاز به شمار مى آمد و به خوشخويى و خردمندى زبانزد بود. چون خديجه باپيامبر پيوند زناشويى بست، در تدبير امور مربوط به داخل و خارج خانه و نيز در پرورش فرزندانى پاك و شايسته، همسرى نمونه قلمداد مى شد.

چون پيامبر اكرم، به رسالت مبعوث شد، خديجه پيش از هركس ديگرى به اسلام گرويد و خود را با تعاليم ارزشمند اسلام هماهنگ كردوبا پشتكارى بى نظير در تبليغ و گسترش اسلام از هيچ تلاشى فروگذارى نكرد. وى همچنين همه ثروت خود را براى پيشبُرد اسلام در راه خدا و دردست پيامبر قرارداد تا آن حضرت هرگونه كه خود مى داند ومى خواهد،آن را در راه خدا مصرف كند.

از آنجا كه در آغاز نخستين كسانى كه به دعوت پيامبر گرويدند، مردم مستمند و تهيدست بودند. رسول خدا با كمال سخاوت، ثروت خديجه رابه مصرف زندگى تازه مسلمانان تنگدست مى رساند و بردگان را با پول خديجه مستقيماً و يا به واسطهّ كسانِ ديگرى چون ابوبكر، كه مردى توانگر بود، مى خريد و آزادشان مى كرد. توانگران قريش نيز مى دانستندكه ابوبكر با ثروت خديجه و به دستور پيامبر به خريد بردگان مى پردازد.

اين بخشش پايان ناپذير از سوى خديجه به پيامبرى تقديم شده بود كه حتّى يك كلمه هم از روى هوا و هوس سخن نمى گفت تا مگر يك حقيقت را آشكار سازد. حقيقتى كه اينك بردوش مكتب، چونان نشانى افتخارآميز جلوه گر است. اين حقيقت آن بود كه پيامبر فرمود: «اسلام به شمشير على و ثروت خديجه استوار شد».

در واقع ثروت حضرت خديجه به منزله سنگ بناى ساختار اقتصادى امّت اسلامى و شمشير حضرت على همانند دژ استوار ساختار سياسى آن محسوب مى شد. وقتى اين دو بازوى نيرومند در كنار پيامبرى كه صاحب وحى و منزلگاه رسالت آسمانى بود، قرار گرفتند ساختار فرهنگى واقتصادى و سياسى امّت اسلامى به حدّ كمال رسيد.

از طرفى تكامل روحى و همكاريهاى فكرى خديجه با مكتب اسلام،در تمام مواردى كه تا آن هنگام بر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده بود،اين امكان را به پيامبر مى داد تاحضرت خديجه را در زمره چهار زن كامل دنيا قلمداد كند. چنان كه از آن حضرت نقل كرده اند، وى فرموده است: ازمردان، بسيارى به كمال دست يافته اند، امّا از زنان جز اين چهار تن،كس ديگرى به كمال نرسيد:

آسيه دختر مزاحم، مريم دختر عمران، خديجه دختر خويلد و فاطمه دختر محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (2).

\* \* \* همين امور بود كه چون خديجه وفات يافت، پيامبر از مرگ او بسيارمتأسّف شد. چراكه مرگ خديجه در گسترش دعوت پيامبر اكرم تأثيرفراوانى گذارد. تا آنجا كه سالِ درگذشت خديجه به عنوان عام الحزن «سال اندوه» نامگذارى شد. در اين سال دو مُصيبت بزرگ بر پيامبر اكرم واقع شد. يكى درگذشت ابوطالب كفيل و ياور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تمام گرفتاريها و ديگرى مرگ خديجه دختر خويلد همسر مهربان و حامى راستين پيامبر و آيين او.

## شجره مبارك

از امام باقر عليه‌السلام از جابر بن عبداللَّه روايت شده است كه گفت:

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سؤال شد: تو فاطمه را مى بوسى و در آغوش مى گيرى و به خود نزديك مى سازى و با او رفتارى دارى كه با ديگر دخترانت ندارى؟! پيامبر فرمود: جبرئيل سيبى از بهشت برايم آورد، من آن راخوردم و آن سيب در صلب من تبديل به آبى شد. آنگاه من با خديجه هم بستر شدم و او به فاطمه حامله شد، پس من از فاطمه بوى بهشت رااستشمام مى كنم (3).

همواره هاله اى از معجزات شگفت انگيز، چهره فاطمه را درميان گرفته است. او در شكم مادرش لحظه به لحظه تكبير مى گفت حتّى در آن هنگام با مادرش سخن مى گفت، وحضرت خديجه با او انس مى گرفت تا آنكه فاطمه به دنيا آمد.

ولادت او نيز با تولّد ديگر مردمان تفاوت داشت و اين خود گوياى آن بود كه خداوند به اين كودك توجّهى كامل و فراوان دارد.

گاه از آنچه در ميلاد فاطمه زهرا رخ داده به شگفتى فرو مى رويم. چراكه فاطمه نه يگانه دختر پيامبر بود و نه دختر بزرگ وى، و يا پسر او.

امّا بايد بدانيم كه بزرگى و كوچكى سن در اسلام، معيارى پذيرفته نيست چنان كه مرد و زن بودن نيز نمى تواند ملاك ارزشها قلمداد شود.

بلكه معيارى كه اسلام به رسميّت مى شناسد. همان حكمت بالغه اى است كه خداوند برطبق آن هر كارى را كه مى خواهد مى كند.

معيار ديگرى نيز در اسلام از رسميّت برخوردار است كه همان كردارشايسته است. هريك از اين دو مقياس جايگاه ويژه اى دارند.

مقياس نخست: در امور مربوط به هستى، حكومت دارد، يعنى درمرحله تكوين. بنابراين آفرينش خورشيد و ماه و زمين و... براساس همين مقياس بوده است و اين آفريده ها تماماً در برابر حكومت خداوندى سرتسليم فرود مى آورند.

مقياس دوّم: در امور تشريعى جريان دارد، يعنى در بُعد اختيارى كه انسان را به خاطر آن صاحب اختيار و اراده خوانده اند.

اگر بخواهيم انسان پاكى را كه خداوند نيز او را دوست مى دارد،بشناسيم بايد او را برطبق مقياس دوّم بسنجيم. بايد فقط به كردارش بنگريم و به كارهايى كه اين فرد، با اراده و ميل و خواست خويش انجام مى دهد، توجّه كنيم. امّا مقياسهايى مانند نسب، نژاد، كشور ويا مسائلى از اين قبيل، هيچ گاه درنظر اسلام پذيرفته نبوده اند.

اسلام براى هزار ابولهب دربرابر يك سلمان ارزش قائل نيست. اگرچه ابولهب عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرزند سرور قريش، عبدالمطلّب، از خاندان سرشناس بنى هاشم باشد كه مسئوليت سدانت خانه خدا و سقايت حاجّيان بر دوش اين خاندان بود، و اگرچه سلمان برده اى پارسى باشد كه شهرها اورا طرد كرده و گذشت عمر نيرو و توانش را درهم شكسته باشد.

همچنين اسلام براى هزاران عتبه و عتيبه كه داماد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وثروتمند بودند دربرابر يك بلال سياه چرده، ارزشى قائل نبود.

اگرچه آنان پسران ابولهب و از سپيدترين مردمان باشند و بلال ازسياه ترين آنان.

همين طور اسلام، براى هزاران ابوسفيان كه فرمانده نيروهاى عرب مكّه بود در برابر صهيب كه مستضعفى از شهرهاى دور افتاده روم بود هيچ ارزشى قائل نيست.

با نگرش به زندگانى حضرت فاطمه متوجّه دو جنبه از زندگى وى مى شويم كه هريك از آنها مطابق با مقياسهاى ياد شده است.

در جنبه نخست، از دوران پيش از به دنيا آمدن فاطمه سخن مى گوئيم: از پديد آمدن وى از ميوه بهشتى و گفتگو با مادرش در شكم وى، و رويدادهاى خارق العاده در وقت تولّدش، اين موارد همه ازعنايت ويژه و همه جانبه خداوند به وى حكايت دارد كه برابر مقياس اوّل است. يعنى همان حكمت بالغه اى كه مطابق آن خداوند هرچه خواهد انجام مى دهد.

در واقع اين حكمت كه خداوند تنها فاطمه را بدان مخصوص داشته وآن را از ديگر زنان و از جمله دختران و زنان پيامبر و دختران،مهاجران و انصار و زنان آنها دريغ كرده به خاطر مصلحتى الهى بوده است.زيرا خداوند مى خواسته درميان امّت اسلامى، زنى را بر مريم بانوى زنان روزگار خودش، برترى دهد. حال آنكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شش فرزند ديگرداشت،امّا آنها از ميوه بهشتى آفريده نشده بودند و تنها فاطمه بود كه ازميوه بهشتى به وجود آمد.

همچنين سببى در كار بود كه ميلاد فاطمه با رويدادهاى خارق العاده همراه باشد. درحالى كه تولد ساير فرزندان آن حضرت با اين حوادث عجيب همراه نبود! ما درباره حكمتهاى الهى، همه چيز را نمى شناسيم.شايد اين امر بدان علّت بود كه امّت اسلامى هم مانند امّتهاى پيش از خودباشد. يعنى همان گونه كه مريم سرور زنان روزگار خودش درميان امّت عيسى عليه‌السلام بود، فاطمه هم مى بايست سرور زنان جهان درميان امّت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد. يا شايد بدان جهت بود كه اعراب نيز مانند ساير امّتهادرباره شخصيت زن، افراط مى كردند و مقام او را تنزّل مى دادند و او راحيوانى مى دانستند كه به هيأت مردان آفريده شده تا خدمتگذار آنان باشدو نيازهاى جنسى آنها را برآورده سازد، و خداوند هم مى خواست اين تفكّر خطا و غير واقعى را از مدار انديشه آنان بِزُدايد و بشريّت را از آثارو تبعات سوء آن رهايى بخشد، بدين ترتيب براى زنان سرورى قرار داد تابه او مباهات كنند و به واسطه آن بر مردان فخر بفروشند؟

يا شايد بدان جهت بود كه خداوند مى خواست براى اين امّت پيشوايانى قرار دهد كه به فرمان او مردم را هدايت كنند و به راه راست برند. از اين رو آنان را از بهترين تبار و از برترين نسلها، از پيامبرى كه خاتم پيامبران و از جانشينى كه او سرور اوصياست پديد آورد. پس فاطمه را آفريد تا حلقه رابط ميان دو نور، نور نبى و نور وصى باشد؟! همه اين احتمالات ممكن است. امّا نكته اى كه خواننده پژوهشگر، پس از بررسى دقيق و همه جانبه زندگى حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام بدان متوجّه مى شودآن است كه همان گونه كه خداوند مى خواست براى مردم رهبرانى ازمردان قرار دهد، اراده كرد كه رهبرى نيز از جنس زن براى آنان بيافريند،تا براى زنان بهانه اى از تمسّك به تعاليم اسلام و نمونه ها وارزشهاى والاى آن به شكل كلّى باقى نماند، و نگويند: كسانى كه به اسلام تمسّك جُستند از مردان هستند نه از زنان، و استعدادها و نيروهاى مردان بيش اززنان است.

بدين گونه خداوند در دعوت بندگان به سوى خويش به آنان لطف كرده است تا براى بهانه جويان و كسانى كه بخواهند خود را توجيه كنند، عذروبهانه اى باقى نماند.

پس براى زنان الگو و نمونه اى قرار داد تا با آنان در مسئوليّتهاى عمومى همگون باشد، آن چنان كه در كارهاى خانه مانند باردارى وزايمان وتربيت فرزندان و رتق و فتق امور منزل از قبيل پخت و پز،نظافت و يا وظايف شرعى، مانند حجاب و فرمانبرى از شوهر، و كمى بهره در ميراث و شهادت دادن و چيزهاى ديگر همگون است.

پاره اى از مسئوليّتهاى فطرى و غير فطرى كه به زن اختصاص دارد،باعث كناره گيرى برخى از زنان از فعاليت در امور دينى شده و موجبات سستى آنها را در انجام برخى از فرايض دينى فراهم آورده است. امّا از آنجاكه خداوند فاطمه عليها‌السلام را نمونه تمام فضايل و ارزشهاى انسانى قرار داده آن هم با مسئوليّتهاى خطيرى كه در آن اوضاع بحرانى برعهده داشت،شايد بدين وسيله خواسته است بر تمام زنانى كه به بهانه اينكه از جنسِ ضعيف هستند، و شانه از زير بار مسئوليّت خالى مى كنند، حجّت را تمام كند.

بنابراين حكمت آفرينش فاطمه عليها‌السلام با اين خصوصيات و ويژگيهاچيزى جدا از حكمت آفرينش پيامبران و اوليا و از جمله محمّد پيامبراسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم عليهم‌السلام نيست كه خداوند تمام آنها را باويژگيهايى متفاوت از ساير مردم خلق كرده است.

آيا حكمت عصمت پيامبران و اوصيا، و برترى آنان نسبت به ديگرمردمان، بدين خاطر نبوده است كه آنان پيشوايى و امامت مردم رابرعهده داشته باشند ومردم بايد آنان را الگوى زندگى خود قلمداد كنند؟

حكمت آفرينش فاطمه نيز درميان زنان همين بوده است. بنابراين همان گونه كه پيامبران و اوصيا، سروران مردانند، فاطمه نيز سرور زنان جهان است.

جنبه ديگرِ زندگانى حضرت فاطمه مربوط به آياتى است كه درباره اونازل گشته و يا روايتهائى است كه از پيامبر درباره او نقل شده است.

اينك جا دارد از خود بپرسيم چرا اين آيات و احاديث تنها درخصوص فاطمه نازل شده است و درباره ديگر زنان و حتّى خواهران آن حضرت به مواردى از اين قبيل برخورد نمى كنيم؟!

پاسخ آن است كه اين آيات و احاديث بنابر مقياس دوّم كه پيش از اين ذكر شد، وارد شده است. بدين معنى كه خداوند، مقياس فضيلت و والايى افراد را در نزد خويش، كردار شايسته قرار داده است بدون آنكه به عامل و جنسيت او توجّهى داشته باشد. فاطمه زهراعليها‌السلام نيز از آنجا كه اين حقيقت را دريافته بود، هيچ گاه درميان مردم به پيوند نسبى و سببى خودبا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام تكيّه نمى كرد و همچنين پيرو مقياس نخستى كه بدان اشاره كرديم، در پيشگاه خداوند به اين رابطه خويش هم تكيّه نمى كرد، بلكه خود شخصاً براى نيل به آن كمال عظيم مى كوشيد.

چنين تصوّر مى شد كه فاطمه به رابطه خويشاوندى خود با رسول خداتكيّه كند امّا چنين نبود، بلكه وى همواره به رابطه خود با خداوندى كه پيامبر را مبعوث كرده و به وى برترى و درخشندگى بخشيده بود، اتكامى كرد.

ما در صفحات بعد، به گونه اى روشن تر بدين حقيقت اشاره خواهيم كرد.

## ولادت سرور زنان بهشت

آن روز بيستم ماه جمادى الثانى بود و دو يا پنج سال از بعثت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سپرى مى شد، در آن هنگام دامنه جدايى و اختلاف ميان رسول خدا از يك سو و قريش از سوى ديگر، روز به روز گسترش مى يافت. ثروت خديجه در راه نشر دعوت اسلام به مصرف مى رسيدواينك از آن ثروت بى كران و تجارت گسترده چيز چندانى بر جاى نمانده بود. از اين رو خديجه از يك سو شتابان به سوى فقر پيش مى رفت و ازسوى ديگر، به خاطر موضعگيريهاى سرسختانه اش در برابر انديشه هاى ارتجاعى كه ساير زنان قريش بدانها خوگرفته بودند و به دفاع از آن مى پرداختند، تنها و بى كس شده بود. زيرا آنان او را رها ساختند و از رفت و آمد با او خوددارى كردند.

شكاف ميان مسلمانان و قريش روز به روز عميقتر مى شد. دشمنى ومخالفت قريش با پيامبر و احساس ضرورت انتقام، اوضاع را بدتراز بد مى كرد.

در بيستمين روز از ماه جمادى الثانى، خديجه به دنبال زنان قريش قاصدى فرستاد تا وى را به هنگام وضع حملش يارى رسانند. امّا آنان،سرزنش كنان خواسته اش را رد كردند و كمك خود را از وى دريغ داشتند.

خديجه دل شكسته و غمگين نشست. چراكه در آن روزگار مرسوم بودكه زنانى را براى انجام چنين امورى استخدام كنند. همچنين از وجودزايشگاه وبيمارستان هم خبرى نبود. بنابراين پيداست كه يك زن درچنين موقعيتى به كسى نياز دارد تا او را مدد برساند.

... او دل شكسته و افسرده بود و حقّ هم داشت. آيا مگر او تا ديروزسرور زنان قريش و بانوى حجاز نبود كه بازرگانى شمال و جنوب جزيره عربستان بر ثروت و متاع تجارى او دور مى زد؟ امّا از هنگامى كه اوثروتش را در راه خداوند انفاق كرده بود، تنها و پريشان مانده بود و همان زنانى كه تا ديروز به خدمتكارى او مباهات مى كردند، اكنون همگى ازوى رخ برتافته بودند.

اينك جا دارد كه بپرسيم: از جلال خداوند و نيز از رحمت بى كرانه اوچه انتظارى مى رفت تا در حقّ خديجه انجام دهد؟ زيرا اگر او دعوت به اسلام را نمى پذيرفت و ثروتش را در راه نشر دين خدا صرف نمى كرد،موقعيتش با آنچه كه اكنون در آن به سر مى برد، بكُلى تفاوت مى يافت.

خداوند مريم عليها‌السلام را در چنين حالت مشابهى مخاطب ساخت و به اوفرمود: شاخه درخت خرما را تكان دهد تا برايش خرماى تازه فرو ريزد.خدايى كه ديوار كعبه را شكافت تا فاطمه بنت اسد كه موقعيتى مانند وضع فعلى خديجه داشت به درون خانه رود و على بن ابى طالب را به دنيا آورد!!

براستى از كرم خداوند دَر چنين لحظه اى چه انتظارى مى رفت؟ خديجه با همان افسردگى نشسته بود كه چهار زن بلند بالا و گندمگون به خانه او گام نهادند. يكى از آنان به وى گفت: «باك مدار و اندوه به خودرا مده كه ما در كنار توييم و اينك آمده ايم تا وظيفه اى را كه زنان درچنين موقعيتى برعهده دارند، به انجام رسانيم. سپس افزود: من ساره هستم همسر ابراهيم و اين آسيه دختر مزاحم است و اين يك، مريم دختر عمران است و اين يكى نيز كلثم خواهر موسى». آنگاه هر چهار تن به كمك خديجه شتافتند تا فاطمه عليها‌السلام به دنيا آمد.

فاطمه همين كه به دنيا آمد، لب به سخن گشود و گفت:

«گواهى مى دهم بر اين كه جز خداوند يكتا معبود ديگرى نيست وپدرم رسول خدا سرور پيامبران و همسرم سرور اوصياست و پسرانم سروران پيامبرزادگانند».

فاطمه زمانى چشم به جهان گشود كه پيامبر زندگى سراسر جهادومقاومت فكرى دشوارش را آغاز كرده بود. درهمين سالها بود كه پيامبرمورد خطاب وحى قرار مى گرفت و وحى به او فرمان مى داد تا دعوتش را آشكارا شروع كند و از زخم خارهاى خونينى كه در سر راهش مى رُست وگردنه هاى دشوارى كه پيش رويش رخ مى نمود، هراس و خستگى به خود راه ندهد. در آن روزها، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سنگينى بار رسالت را بر دوش گرفته بود و نيروهاى ضلالت وگمراهى نيز متقابلاً دربرابر او قيام كرده بودند تا مگر كوششهاى او را بى ثمر سازند و به هر وسيله اى او را ازدعوتش بازدارند.

فاطمه در چنين سالهاى بحرانى نشأت ونمو كرد. سالهايى كه هرچه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در فراخوانى مردم به سوى خدا بيشتر مى كوشيد، دشمنانش نيز در شكنجه و رساندن آزار به يارانش بيشتر تلاش مى كردند.

فاطمه عليها‌السلام در رويداد غم انگيز شعب ابى طالب بار ديگر كودكانى كه قريش غذا را از آنان دريغ كرده بودند، شركت داشت. آنان از گرسنگى برخود مى پيچيدند درحالى كه گرگهاى درنده قريش در اطراف شعب پاسدارى مى دادند تا مبادا كسى براى مسلمانان غذا بياورد. پس از آنكه مسلمانان از غايله شعب رهايى يافتند، يك روز پيامبر سر به سجده گذارده بود، امّا در همين حال افرادى از قريش به وى نزديك شدندوزهدان شتر بر سرش انداختند. فاطمه كه نظاره گر اين صحنه بود پيش آمد و زهدان را از سر پدر برگرفت و دور انداخت. اندوهى بسيار قلب فاطمه را در خود فرو گرفته بود.

فاطمه شاهد بود كه پدرش سفرى به طايف كرد تا مردم آن ديار را به سوى خداوند فرا خواند امّا هيچ كس به دعوت آن حضرت پاسخ نگفت.

فاطمه نظاره گر روزى بود كه مادرش خديجه عليها‌السلام پريشان حال دربستر مرگ مى غلتيد و واپسين نفسهايش را مى كشيد درحالى كه از مال دنيا هيچ نداشت. واين همان خديجه اى بود كه قافله تجاريش كوههاودره هاى حجاز را پُر مى ساخت امّا پس از پذيرش اسلام از آن همه مال و ثروت حتّى آن قدر نداشت تا براى خود كفنى تهيه كند.

آرى او فداكاريهاى مادرش خديجه را در راه دين خدا ديده بود. شاهدبود كه چگونه مادرش در اين راه از خود گذشتگى نشان مى داد و با تمام نيرو و توان خويش از دين دفاع مى كرد.

فاطمه از ديدن اين همه ايثار و فداكارى درس زندگى گرفت، و ديدن اين صحنه ها، در روح او مفاهيمى زنده و پويا پديد مى آورد وزندگى وتلاش را در وجدان درونى او جان مى بخشيد.

بار اندوه مرگ مادر، همراه قهرمانيهاى او در دلش عجين مى گشت.خديجه براى او تنها يك مادر نبود بلكه او مادر فاطمه و مادر همه مردان و زنان با ايمان و مدافع حقّ بود و در راه دين با تمام تاب و توان خويش فداكارى مى كرد.

فاطمه در نخستين سالهاى حياتش با چنان امتحانات دشوارى روبروشد كه در تاريخ، كمتر كسى را مى توان از اين نظر با او همانند كرد.

فاطمه زهرا همگام با نهضت اسلامى رشد مى كرد و خود در قلب معركه بود. زيرا او دختر رهبر اين معركه، يعنى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، بود.بنابراين او نيز همگام با اين درگيرى حركت مى كرد و بر طبق معيارهاى آن مى زيست.

در زمانى كه فاطمه زهرا در مكّه مى زيست، تاريخ از رويدادهاوحوادثى كه مستقيماً با فاطمه سر و كار داشته، سخنى به ميان نياورده است. امّا مطمئنيم كه زندگى وى در مكّه، بدون آزار و اذيّت سپرى نشده است. خودخواهى قريشيان كافر تا آن اندازه رسيده بود كه خانواده پيامبررا نيز مورد آزار و اذيّت قرار مى دهند همان گونه كه خانواده ديگرمسلمانان را شكنجه و اذيّت مى كردند.

بنابراين مى توان به جرأت گفت كه آن حضرت نيز بارها و بارها ازسوى قريش مورد آزار قرار گرفت و زندگى اش از حوادث ناگوار خالى نبوده است. بعلاوه اين آزارها كه مستقيماً خود او را مورد هدف قرارمى داده است بايد از آزارهايى كه غير مستقيم او را تحت فشار قرارمى داده نيز ياد كنيم. چرا كه هر صدمه و گزندى كه به پيامبر مى رسيد،تأثير بيشترى در جان فاطمه مى نهاد.

هنگامى كه خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به محاصره درآمده و كفار مى خواستندحضرتش را به قتل رسانند، فاطمه ناظر بر اين ماجرا بود.

همچنين هنگامى كه پيامبر به سوى مدينه مهاجرت كرد، فاطمه ناظربر اين جدايى بود و تلخى فراق را به خوبى احساس مى كرد و نيز هنگامى كه امام على از جانب پيامبر فرمان يافت تا با بقيه خانواده پيامبر يعنى فواطم (4)، به مدينه مهاجرت كند، فاطمه ناظر و شاهد اين حركت بود.كاروان، راه مدينه را درپيش گرفت، گروه مسلّحى از سوى قريش مأمورشد تا آن را تعقيب كند و نگذارند خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او بپيوندند. ميان امام على و اين گروه نبردى سخت روى داد و امام پس از آنكه صدماتى برآنها وارد كرد آنان را فرارى داد. فاطمه عليها‌السلام در اين روز نيز درهمان كاروانى جاى داشت كه از سوى دشمن مورد حمله قرار گرفته بود.

پيامبر اكرم نيز در بيرون از شهر مدينه، چشم به راه ورود فاطمه وامام بود وتا اينان به او ملحق نشدند به داخل شهر گام ننهاد.

فاطمه در مدينه نيز شاهد رويدادهاى بزرگى بود و بدين ترتيب شخصيتش هر روز پرداخته تر و كاملتر مى شد. در جنگ اُحُد كه نبرد به زيان مسلمانان در جريان بود، فاطمه زهرا نيز شركت داشت و با خاكسترحصير سوخته جراحت پدرش را مرهم نهاد و شمشيرهاى پيامبروجانشين او را شست و پاكيزه كرد.

## ازدواج

يكى ديگر از رويدادهاى جالبِ توجّه زندگى فاطمه زهراعليها‌السلام، ازدواج اوست. كه بُعد بزرگى از زندگى او را دربر مى گيرد.

در واقع ازدواج فاطمه يك ازدواج تمام عيار، مطابق با ارزشهاى اسلامى بود. از اين رو اين پيوند به عنوان نمونه اى از يك ازدواج ايده آل مورد توجه قرار گرفت.

در فقه اسلامى، شيوه ازدواج فاطمه به عنوان سنّت مستحب قلمدادشده است. چرا كه اين ازدواج صورت مجسمى از تعاليم گرانبهاى اسلامى است. اينك بجاست به فراخور اين كتاب به شرح قسمتهايى حساس از اين پيوند مبارك بپردازيم.

### اوّل: خواستگارى

مراسم ازدواج به سادگى و بدون هيچ افراط و تفريطى برگزار شد. درحقيقت مفهوم ازدواج اسلامى مفهومى است برخاسته از واقعيت وطبيعت آن. ازدواج پديده اى است فطرى كه براى ادامه حيات و بقاى نسل انسان در وجود او تعبيه شده است.

در واقع اسلام نيز ازدواج را بدين گونه مى خواهد و دستوراتى متناسب با چنين ازدواجى صادر كرده است. از اين رو به بسيارى از تشريفات بى فايده ديگرى كه در برخى از كشورهاى اسلامى ديده مى شود هيچ نيازى نيست.

معمولاً ازدواج با خواستگارى از سوى مرد آغاز مى شده. آن هم از زنى كه از جهت حسب و نسب، مورد علاقه او قرار مى گرفته است. و بستگان زن نيز درباره مرد تحقيق مى كردند و اگر او را شايسته مى يافتند مهريه ساده اى تعيين مى كردند و دخترشان را بدون تشريفات و رفت و آمدها،به ازدواج مرد درمى آورند و از تشكيل جلسات طولانى و بدون فايده خوددارى مى كردند. كه گويى اينك ازدواج به مثابه تعيين روابط بين المللى ميان ملّتها درآمده است، كه در برخى از كشورها هم اكنون نيزاين رفتار و طرز فكر ديده مى شود.

براى همين است كه مى بينيم اميرمؤمنان، على عليه‌السلام خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى آيد، سلام مى كند و در جاى خود قرار مى گيرد. پيامبر علّت آمدنش راجويا مى شود و حضرت امير موضوع ازدواج با فاطمه را مطرح مى كندوپيامبر با خوشرويى تمام از پيشنهاد او استقبال مى كند.

### دوّم: قبول پيشنهاد خواستگارى

پيامبر پيشنهاد على را به طور قطعى نمى پذيرد، مگر پس از آنكه اين پيشنهاد را براى فاطمه با تفاصيل آن عرضه كند. آن حضرت از سوابق على وفضايل ومناقب او مى گويد و فاطمه نيز سكوت مى كند و بدين ترتيب رضايت خويش را اعلام مى دارد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با ديدن سكوت فاطمه زهرا مى فرمايد: اللَّه اكبر، سكوت فاطمه نشان رضايت او به اين پيوند است.

اسلام زن را انسانى صاحب كرامت به شمار مى آورد كه حق داردسرنوشت خود را برگزيند. اگرچه پدر نيز اين حق را دارد كه در انتخاب همسر با دخترش مشورت كند چرا كه او خير و صلاح دخترش را بهترمى داند. ولى اگر پدر بخواهد در اين باره زور پيشه كند و يا در استفاده ازاين حق افراط روا دارد، در چنين حالتى شرع مقدّس قدرتش را محدودمى سازد، حق انتخاب را تماماً برعهده خود زن مى سپارد. بدين گونه ازافراط و تفريط جلوگيرى مى كند و بنابراين اسلام با شيوه اروپايى و غربى كه زن را از خانواده اش جدا مى كند وحق انتخاب شوهر را تنها به دست اومى سپارد، به هيچ وجه هماهنگى وموافقت ندارد.

از طرفى شيوه اسلامى در اين باره با روش ازدواج در روزگار جاهليّت كه زن را به مثابه كالايى مورد خريد و فروش قرار مى داد، هيچ گونه سازگارى ندارد.

### سوّم: برابرى

فاطمه در همان هنگامى كه مسلمانان توانسته بودند با نيرومندترين دشمن خود يعنى قريش، در جزيرةالعرب به رويارويى برخيزند، به سن و سال زنان رسيده بود. مردان مسلمان هريك مى خواستند در ازدواج بافاطمه دختر پيامبر بر يكديگر سبقت جويند تا بدين ترتيب به اين شرافت نايل آيند. در آن هنگام فضايل و مناقب و پاكدامنى و آزرم و حكمت وتقوا و اجتهاد و دانش و معرفت آن حضرت، زبانزد همگان بود. امّا ازسوى ديگر مسلمانان از ميزان علاقه وافر پيامبر اكرم به دخترش آگاهى داشتند از اين رو بسيارى از توانگران و بزرگان او را از پيامبر خواستگارى مى كردند امّا پيامبر اسلام آنان را با ظرافت رد مى كرد چرا كه آنان راشايسته ازدواج با فاطمه و همتا و برابر با آن حضرت نمى دانست. مضافاًبرآنكه پيامبر از طريق وحى، آگاهى يافته بود كه فاطمه، اين زن بافضيلت و معصوم در اسلام، كسى كه قرار است نسل پيامبر و تبار اوصياو جانشينانش از او باشد، بايد با مردى كه خداوند سبحان او را برگزيده است، پيمان زناشويى ببندد.

از اين رو آن حضرت به هركس كه براى خواستگارى فاطمه به اورجوع مى كرد، مى فرمود:

من در اين باره منتظر فرمان خداوند هستم. امّا هنگامى كه على به همين منظور نزد پيامبر آمد و خواسته اش را مطرح كرد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وى فرمود: جبرئيل پيش از وى نزد آن حضرت آمده و به وى گفته بود كه خداوند تعالى ، فاطمه را در آسمان به همسرى على درآورده و فرشتگان رابر آن گواه گرفته است.

تمام اينها براى آن بود كه حضرت امير پس از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهترين زمينيان بود و پيامبر و فاطمه نيز اين نكته را بخوبى مى دانستند. على عليه‌السلام تنها همسر شايسته فاطمه بود.

در اسلام نيز روا نيست كه پدر دخترش را به مردى كه همشأن اونيست، به همسرى درآورد. در اين باره مى توان به حديثى كه از امام صادق عليه‌السلام روايت شده، استناد جُست. آن حضرت فرموده است:

«اگر خداوند اميرمؤمنان عليه‌السلام را براى فاطمه نيافريده بود، از آدم تاپايين تر از وى همتايى براى فاطمه بر روى زمين وجود نداشت» (5).

### چهارم: مهريه و جهيزيه

اگر انسان در زندگى دنيا بيشتر به تشريفات توجّه داشته باشد، دردسرو مشكلاتش هم افزونتر خواهد شد. حال آنكه ساده زيستن و زهد درزندگى، موجب آسودگى و راحتى است. اميرمؤمنان نيز در حديثى كه ازاوصاف پرهيزكاران سخن مى گويد، به همين نكته اشاره كرده و فرموده است:

«پرهيزكاران لذّت زهد دنيا را هم در اين دنيا چشيده اند» (6).

ساده زيستن و زهد، بخصوص درنظر رهبران و بالاخص در نزد ائمه و راهنمايان ربّانى از اهمّيّت بيشترى برخوردار است.

شايد سادگى مَهر بانوى زنان و نيز لوازم خانه اش، به اضافه زهد درمراتب دنيا، بيشتر به هدف ساده برگزار كردن مراسم زناشويى انجام گرفته باشد تا به عنوان نمونه اى براى ازدواجهاى اسلامى همواره پيش روى مسلمانان قرار داشته باشد و چرا اينگونه نباشد؟ كه او فاطمه دخترمحمّد بن عبداللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، رسول خدا بود و شوهرش سرور اوصيا، على اميرمؤمنان. پس بايد كه ازدواج او به عنوان الگو و نمونه قلمداد شود.

امامان معصوم نيز، عملاً در ازدواجهاى خود از اين نمونه پيروى كردند وخود را حتّى ملزم به رعايت «مهرالسنّه»، يعنى همان بهاى مهريه اى كه على عليه‌السلام به فاطمه عليها‌السلام پرداخت، مى كردند.

مهر حضرت زهرا 480 و يا بنابر بعضى روايات 500 درهم بود.همچنين جهيزيه اى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را براى فاطمه تدارك ديد، عبارت بود از:

- پيراهنى به بهاى هفت درهم.

- روبندى (به عنوان چادر) به ارزش چهار درهم.

- قطيفه سياه خيبرى.

- تختخوابى بافته شده از برگ و ليف خرما.

- دو تشك كه درون يكى از آنها با پشم گوسفند و درون ديگرى با ليف خرما پر شده بود.

- چهار بالش كه درون آنها از گياه خوشبوى «اذخر» پر شده بود.

- پرده اى نازك از پشم.

- يك تخته حصير هجرى (7) كه گاهى اين حصير از علف بافته مى شد.

- يك آسياب دستى.

- يك تشت مسى.

- مشكى از پوست.

- كاسه اى چوبين.

- مشك كهنه آب.

- يك آفتابه.

- دو كوزه سفالى.

- يك سفره چرمى.

- يك چادر بافت كوفه.

- يك مشك آب.

- مقدارى عطر.

امام عليه‌السلام نيز خانه خود را مهيا كرد. بدين ترتيب كه كف خانه را باريگهاى نرم فرش كرد و چوب درازى به دو طرف ديوار آويخت تا از آن به عنوان رخت آويز استفاده شود و داخل اتاق را نيز با پوست گوسفندفرش كرد و تنها يك بالش از ليف خرما در خانه قرار داد.

### پنجم: خطبه عقد

رسول خدا به امام على فرمود: برخيز و براى خود خطبه بخوان. اميرمؤمنان فرمود:

«سپاس خدايى را كه به ستايشگرانش نزديك شد و به خواستارانش قريب گشت و بهشت را به كسانى كه از او پروا پيشه كنند، وعده فرمودوكسانى را كه نافرمانى اش كنند با آتش بيم داد. او را بر نيكيهاى ديرينه ونعمتهايش سپاس مى نهم. سپاس كسى كه مى داند او (خداى) آفريننده و پديد آرنده و ميراننده وزنده كننده اوست و از بديهايش پرسنده. از اويارى مى جوييم و هدايت مى خواهيم و بدو ايمان مى آوريم و از وى كفايت مى طلبيم».

«و شهادت مى دهيم كه جز خداى يگانه هيچ معبودى نيست. يكتاست و شريكى ندارد. شهادتى كه در اندازه او باشد و خشنودش سازد و نيزشهادت مى دهيم كه محمّد بنده و رسول خداست، درود خدا بر او، و بردودمانش باد. درودى كه او را نيك آيد و بهره مندش سازد و او را بالا بردو برگزيندش. اين رسول خداست كه دخترش فاطمه را به پانصد درهم (مهر) به همسرى من داد. از او بپرسيد و حضرتش را گواه گيريد».

آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «من دخترم فاطمه را براساس آنچه خداوند مهربان او را با تو تزويج كرده، به همسرى تو دادم و به خشنودى خداوند راضى و خشنودم. تو نيك داماد و نيك يارى هستى و خشنودى خداوند براى تو كافى است».

سپس رسول خدا فرمود تا طبقى از خرماى نورس يا رسيده درميان آورند وآن را تقسيم كنند.

در اين باره حديث ديگرى از زبان اميرمؤمنان نقل شده كه در سطوربعد براى بيان اهميّت اين پيوند در اسلام، آن رابازگو خواهيم كرد. ازجمله دلايل اهمّيّت اين ازدواج آن است كه ما در كتابهاى تاريخ و حديث به بخش بزرگى بر مى خوريم كه به تفصيل يا اختصار موضوع ازدواج على با فاطمه را مطرح كرده اند. اين امر خود نشانگر اهتمام مسلمانان صدراسلام به اين امر بوده است.

حديثى كه در اين باره روايت شده، منقول از ضحّاك بن مزاحم است كه گفته: از على بن ابى طالب شنيدم كه مى فرمود: ابوبكر و عمر نزد من آمدند و گفتند: چه مى شود كه نزد رسول خدا بروى و درباره فاطمه با اوسخن بگويى؟

من نزد آن حضرت رفتم. چون پيامبر مرا ديد، خنديد و آنگاه فرمود:ابوالحسن براى چه آمده اى؟ چه مى خواهى؟

من از خويشاوندى و پيشگامى خود در اسلام نيز و از يارى و جهادخويش در ركاب آن حضرت، سخن گفتم. آن حضرت در پاسخ فرمود:راست گفتى وبهتر از آنى كه گفتى.

گفتم: اى رسول خدا آيا فاطمه را به همسرى من مى دهى؟

او فرمود: على! پيش از تو نيز كسان ديگرى از او خواستگارى كرده اندوچون من خواستگارى آنان را با فاطمه درميان نهادم، آثار نارضايتى در چهره اش نمايان شد. امّا اينك تو اينجا بمان تا من دوباره به سويت بازگردم (8).

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اتاق فاطمه رفت. فاطمه برخاست و رداى پيامبر راستاند وكفشهايش را به در آورد و آب وضو براى آن حضرت مهيّا كرد و به دست خويش پاهايش را شُست و آنگاه بر جاى خود نشست، پيامبر به اوفرمود: اى فاطمه؟ پاسخ داد: بلى چه فرمايشى دارى اى رسول خدا؟

پيامبر فرمود: على بن ابى طالب كسى است كه تو بخوبى از قرابت وفضيلت و اسلام او آگاهى دارى و من نيز از خداوند خواسته ام كه تو رابه همسرى بهترين و محبوبترين خلقش درآورد. او از تو خواستگارى كرده است. در اين باره چه نظرى دارى؟

فاطمه خاموش ماند امّا چهره اش را برنگرداند و رسول خدا نيز درسيمايش نشان ناخرسندى نديد. پس برخاست و گفت: اللَّه اكبر. سكوت اودليل بر موافقت اوست.

پس جبرئيل عليه‌السلام به نزد آن حضرت آمد و گفت: اى محمّد، فاطمه را به همسرى على بن ابى طالب ده كه خداوند او را براى على بن ابى طالب پسنديده و على را نيز براى فاطمه.

على فرمود: آنگاه پيامبر فاطمه را به ازدواج من درآورد. و نزد من آمدودستم را گرفت و فرمود: «برخيز به نام خدا و بگو: عَلى بَرَكِةِ اللَّهِ وَماشاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ».

آنگاه مرا آورد و در كنار فاطمه نشانيد و فرمود:

«خدايا اين دو محبوبترين خلقِ تو در نزد منند پس آنان را دوست بدارو به فرزندانشان بركت ده و از سوى خود نگاهبانى برايشان بگمار و من اين دو و فرزندانشان را از شر شيطان رانده شده، در پناه تو مى گيرم» (9).

### ششم: زفاف

فاطمه زهرا بر اشتر سياه و سپيد پدرش نشست. زنان پيامبر اطراف اشتر را گرفته بودند و اشعار شاد مى خواندند. سلمان نيز افسار اشتر را به دست گرفته بود و پيامبر خود پيشاپيش اشتر و درميان جوانان بنى هاشم كه شمشيرهاى آخته به دست داشتند، حركت مى كرد. جوانان بنى هاشم بااين حركت در واقع مى خواستند بگويند كه ما از عرض و ناموس خودپاسدارى مى كنيم.

آرى، آن شب جشن عروسى برپا بود و اين جشن با اشعارى كه زنان پيامبر مى خواندند و ديگر زنان آنها را تكرار مى كردند، شكوه خاصى به خود گرفته بود.

ام سلمه مى خواند:

- اى همسايگانم به يارى خدا گردش كنيد و در همه احوال خداى را به ياد آريد.

- و ياد آريد الطاف پروردگار والا مرتبه را كه ناخوشيها و آفتها را ازما دور كرد.

- او ما را پس از كفر، هدايت كرد و از نو جان بخشيد.

- با بهترين بانوى عالميان كه خاله ها و عمه هايش فداى او گردند،همراه شويد.

- اى دختر كسى كه خداى بزرگ او را با وحى و رسالت، بر ديگران برترى بخشيد.

عايشه نيز اين اشعار را مى خواند:

- اى زنان، روبندها زنيد و آنچه شايسته گفتن در مجالس است، برزبان آريد.

- همراه با تمام بندگان شاكر خداوند، او را به ياد آوريد كه ما را به دين خويش مخصوص فرمود.

- ستايش خداى را بر بخششهايش و سپاس اورا كه يكتا و ارجمندوتواناست.

- با او - فاطمه - همراه گرديد كه خداوند نام او را بلند گردانيد و وى رااز جانب خود به پاكى و طاهرى - على - مخصوص داشت.

- حفصه نيز بدين اشعار مترنّم شد و خواند:

- فاطمه بهترين زنان بشر است و سيمايى چون ماه دارد.

- خداوند تو را بر همه آفريدگان برترى بخشيد به فضيلت كسى كه به آيات زمر مخصوص شد.

- خداوند تو را به همسرى جوانى فاضل يعنى على بهترينِ حاضران،درآورد.

- همسايگانم، با فاطمه همراه شويد كه او بزرگوار و فرزند مرد بزرگى است.

پس از آنكه فاطمه به خانه على رسيد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيش رفت و دست فاطمه را گرفت و درميان دستان على نهاد و پيش از آنكه چنين كند، باسخنان گرم ونورانى خود، بذر عشق و محبّت را درميان آنان كاشت و ازهريك از آنان تعريف و تمجيد كرد.

فاطمه زهراعليها‌السلام از آغاز سال دوّم هجرت، به زندگى تازه اى گام نهاد.او پيش از اين بمدّت 9 سال به عنوان دخترى نمونه در خانه پدرش مطرح بود و اينك مى خواست زندگى زناشويى خويش را آغاز كند. آرى اومى رفت تا سنگ بناى نخستين خانواده نمونه را در جامعه اسلامى بنيان نهد تا جهان مفهوم زندگى هدفدار را در پرتو تعاليم اسلامى بشناسد.

اينك به مثالهايى از اين خانواده نمونه كه فاطمه با همكارى على عليه‌السلام و با وحيى كه از جانب خدا به سوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى شد، آن را بنيان نهاده بود اشاره مى كنيم:

1 - محبّت و دوستى عميق: آنچه اين دو را به هم پيوند مى داد، عشق ومحبّتى بود كه از ايمان هريك از آنان به ويژگيها و مناقب ديگرى نشأت مى گرفت. فاطمه، على را به عنوان سرور اوصيا و پدر نوه هاى پيامبروبرترين مردم پس از آن حضرت و صاحب مقامى والا و بزرگ در نزدخداوند مى دانست. از اين رو به او بسيار عشق مى ورزيد. على عليه‌السلام نيز ازبزرگى و عظمت فاطمه آگاه بود و مى دانست كه او سرور زنان جهان ومادر نوه هاى پيامبر است وشفاعتش در بارگاه خداوند مقبول واقع مى شود. به اين دلايل بود كه اميرمؤمنان هم او را بسيار دوست مى داشت.

2 - همكارى در عمل: فاطمه زهرا در انجام مسئوليّتهاى داخل خانه سُستى نمى ورزيد چنان كه حضرت امير نيز در انجام وظايف مربوط به خودش كوتاهى نشان نمى داد. پيامبر اكرم هم وظايف را از روز نخست بدين گونه تقسيم كرد:

الف - على بايد خانه را بروبد و آب بياورد علاوه بر آنكه دادن نفقه هم از وظايف اوست.

ب - فاطمه بايد آرد فراهم آرَد و خيمر درست كند و نان پزد و تربيت فرزندان و رتق و فتق امور آنان را برعهده گيرد.

در حديثى از ابوجعفر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

«فاطمه به على قول داد كه كارهاى خانه را انجام دهد و خمير درست كند ونان پزد و خانه را بروبد و على هم به او قول داد كه كارهاى بيرون ازخانه را انجام دهد وهيزم آورد و مواد خوراكى را تهيه كند. روزى امام به فاطمه گفت: اى فاطمه آيا چيزى دارى؟ فاطمه گفت: سوگند به آنكه حقّ تو را بزرگ داشت، سه روز است كه چيزى نداريم تا تو را بدان مهمان كنم. على عليه‌السلام پرسيد: پس چرا به من نگفتى؟

فاطمه گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا نهى كرد از اين كه چيزى از تو بخواهم بلكه به من سفارش كرد كه از پسر عمويت چيزى مخواه. اگر چيزى آورد كه هيچ وگرنه از او تقاضايى مكن».

انجام اين وظايف، رنج و زحمت فراوانى براى فاطمه زهرا ايجاد كرده بود چنانكه روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منزل فاطمه وارد شد و ديد كه كار زياد، على و فاطمه را خسته كرده است. پس پرسيد: كدام يك از شما بيشتر خسته ايد؟ على پاسخ داد: فاطمه.

آنگاه پيامبر فاطمه را از ادامه كار منع كرد و خود به جاى او مشغول كار شد.

مسلمانان در يكى از جنگها، غنايم بسيارى به دست آورده بودند ازاين رو فاطمه زهرا به حضور پيامبر اكرم رسيد و از آن حضرت خواست تا خادمه اى به عنوان سهم وى از غنيمت به او دهد كه اورا در كارها ووظايف خانه كه برايش بخصوص در زمان غيبت اميرمؤمنان و شركت آن حضرت در جنگها سنگين مى شد، كمك كند.

از امام على عليه‌السلام روايت شده است كه به مردى از بنى سعد فرمود: آيادرباره خود و فاطمه نكته اى برايت بازگويم؟ فاطمه در خانه من بود. او از تمام كسان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در نزد آن حضرت عزيزتر و محبوبتر بود. اوآن قدر با مشك آب آورده بود كه سينه اش از اين بابت مجروح شده بودوآنقدر به دست خود آسياب كرده بود كه دستانش خشن شده بود و خانه را آنقدر رُفته بود كه لباسهايش خاك آلوده شده بود و آنقدر زير ديگ راروشن كرده بود كه جامه هايش چرك و دودآلود شده بود و به همين خاطربسيار لاغر و نزار گشته بود(10).

چون فاطمه زهرا از پيامبر خواستار كنيزى شد تا او را در كارهاى خانه كمك كند، آن حضرت به وى فرمود: من به تو چيزى مى آموزم كه بيشتر از كنيز به حال تو سودمند است.

فاطمه پرسيد: پدر! آن چيست؟

پيامبر فرمود: چون از نماز فراغ يافتى پيش از آنكه به چپ وراست خود بنگرى 34 مرتبه بگو اللَّه اكبر و 33 مرتبه بگو الحمد للَّه و33 مرتبه هم بگو سبحان اللَّه. چون، چنين كنى خداوند نيرو و نشاط به تو عنايت كند. آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او نگريست و فرمود: آيا بدين خرسندى؟

فاطمه پاسخ داد: آرى اى رسول خدا، خرسندم.

اين همان تسبيح مشهور به «تسبيح الزهرا» است كه بيشتر شيعيان پس از خواندن نماز، خود را به انجام آن ملزم مى دانند.

اين است شخصيت آن زن درخشانى كه فاطمه زهراعليها‌السلام آن را براى مابه نمايش مى گذارد. او نشان مى دهد كه چگونه يك زن بايد مشكلات راتحمّل كند و به درجات والايى كه خداوند براى او درنظر گرفته برسدبى آنكه بدانچه از دنياى فانى از كف او مى رود، توجّه نشان دهد.

بنابر برخى از روايات، چون آيه زير نازل شد كه فرمود:

(وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلاًمَّيْسُوراً) (11) «چون از ايشان (يعنى از خويشان و دخترت فاطمه) به خاطررحمت پروردگارت كه بدان اميدوارى، روى گرداندى بديشان سخنى نرم وخوش بگو».

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خدمتكارى را بنام «فضه» را براى خدمت به دخترش به نزد وى فرستاد. فاطمه نمى خواست با او رفتارى مانند رفتار زنان عرب داشته باشد آنان به خدمتكار خود امر و نهى مى كردند و خدمتكارشان جزاطاعت از فرمانهاى آنها چاره ديگرى نداشت. امّا فاطمه هرگز چنين نكردبلكه بدون آنكه ميان خود و فضه امتيازى قائل شود، روزهايى را بين خود و فضه تقسيم كرد.

3 - فاطمه زهرا زندگى و غذاى ناگوار و لباس درشت بافت و خشن راتحمّل مى كرد و تنها خدا و روز قيامت را درنظر مى آورد. در حديثى ازسويد بن غفله آمده است كه گفت: على عليه‌السلام به پيشامدى سخت گرفتارشد. فاطمه به نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت و در زد. رسول خدا فرمود: من احساس مى كنم محبوبم بر در ايستاده است. اى أم ايمن برخيز و بنگر. پس أم ايمن در را گشود، فاطمه به خانه پيامبر قدم نهاد. پيامبر خطاب به اوفرمود: تاكنون در چنين هنگامى نزد ما نمى آمدى؟!

فاطمه گفت: اى رسول خدا خوراك فرشتگان در نزد خداى چيست؟ پيامبر فرمود: حمدوثناى خداست. پس فاطمه عرض كرد: خوراك ما چيست؟ پيامبر فرمود:

سوگند به آنكه جانم به دست اوست. در خانه آل محمّد يك ماه است كه آتشى برافروخته نشده. اينك پنج كلمه كه جبرئيل به من آموخته است،به تو ياد مى دهم. فاطمه گفت: اى رسول خدا اين پنج كلمه كدام است؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «يا رَبَّ الْأَوَّلينَ وَالْآخِرينَ، يا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتينِ وَياراحِمَ الْمَساكينِ وَيا أَرْحَمَ الْرَّاحِمينَ».

فاطمه بازگشت. همين كه چشم على به او افتاد، گفت: مادر و پدرم به فدايت. اى فاطمه چه خبرى آوردى؟ گفت: براى كارى دنيايى رفتم وبراى آخرت بازگشتم. على به او فرمود: آنچه پيش روى دارى بهتراست، آنچه پيش روى دارى بهتر است.

از امام جعفر صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

فاطمه عليها‌السلام نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از على عليه‌السلام شكايت كرد و گفت: اى رسول خدا على از روزى خود چيزى برجاى نمى گذارد مگر آنكه آن رادرميان بيچارگان پخش كند. پيامبر به او فرمود: اى فاطمه آيا مرا درباره برادرم وپسر عمويم خشمگين مى سازى؟ همانا خشم على خشم من وخشم من خشم خداى عز وجل است(12).

فاطمه زهرا از زمان ازدواج تا هنگام وفاتش به عنوان واسطه ميان رسول خدا و زنان مسلمان در مسائل شرعى بود. بدين ترتيب كه زنانى كه در مسائل شرعى دچار اشكال مى شدند، نزد فاطمه مى آمدند و مسائل خود را از او مى پرسيدند و آن حضرت اشكالات آنان را برطرف مى كردوفرهنگ وحى را به آنان مى آموخت و آنان را از معرفت سيراب مى كرد.

آن حضرت همچنين در برخى از سفرهاى مهم شركت جست و انجام برخى از امور را برعهده داشت. علاوه بر اين او در فتح مكّه نيز حضورداشت و به امور شخصى پدر و شوهرش رسيدگى مى كرد تا آنان بتوانندبراى وظايف مهمى كه برعهده داشتند، از فرصتها بهتر استفاده كنند.

## بخش دوم: جايگاه حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام

زمخشرى در كشاف هنگام ذكر ماجراى زكريا و مريم عليهما‌السلام نقل كرده است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در هنگام قحط سالى، به گرسنگى مبتلا شد. حضرت فاطمه عليها‌السلام دو قرص نان و پاره اى گوشت براى آن حضرت، تحفه برد و وى را بر خود مقدّم داشت. امّا آن حضرت طبق را به خود فاطمه بازپس دادوفرمود: آن را بگير. آنگاه روپوش روى طبق را برگرفت. طبق پر ازگوشت و نان بود. فاطمه با ديدن اين صحنه شگفت زده شد و پى برد كه اين نان و گوشت از جانب خداوند فرستاده شده است. پيامبر به فاطمه فرمود:اين نان و گوشت از كجا آمده است؟ فاطمه پاسخ داد: از سوى خدا كه اوهركه را خواهد بى حساب، روزى دهد. پيامبر فرمود: سپاس خدايى راكه تو را مانند بانوى زنان بنى اسرائيل قرار داد. سپس آن حضرت، على بن ابى طالب و حسن و حسين و اهل بيتش را جمع كرد و همگى از آن غذاخوردند و سير شدند. امّا از غذا، هيچ كاسته نشده بود و فاطمه باقيمانده غذا را به همسايگان خويش بخشيد.

ترمذى در صحيح از صبيح غلام اُمّ سلمه و زيد بن ارقم نقل كرده است كه گفتند: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على و فاطمه و حسن و حسين فرمود: «من بادشمن شما دشمن و با دوستان شما دوست هستم».

ابن خالويه در كتاب «آل» در حديثى كه آن را از امام رضا و او ازپدرانش از اميرمؤمنان نقل كرده، آورده است كه آن حضرت فرمود:رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «چون روز قيامت فرا رسد، منادى از دل عرش آواز دهد كه اى خلايق! ديدگان خود را بربنديد تا فاطمه دختر محمّد، عبور كند».

همچنين در روايت ديگرى آمده است كه آن منادى بانگ مى زند كه:«اى جماعت! سر به زير افكنيد و چشم فرو بنديد تا فاطمه از پل صراطبگذرد. آنگاه آن حضرت درحالى كه هفتاد هزار كنيز از حورالعين بهشت او را همراهى مى كنند، از پل مى گذرد».

بخارى در صحيح به سند خود روايت كرده است كه پيامبر اكرم فرمود: «فاطمه پاره تن من است. هركه او را خشمگين سازد به تحقيق مراخشمگين ساخته است».

بسيارى از دانشمندان اهل حديث، از شيعه و سنى، اين مضمون را با اسناد صحيح و روايتهاى صريح نقل كرده اند. تا آنجا كه برخى بدين روايت، با اعتمادى تمام استشهاد كرده اند. يكى از اينان ابوالفرج اصفهانى است. وى روايت مى كند كه: عبداللَّه بن حسن مثنى فرزند امام حسن مجتبى عليه‌السلام بر عمر بن عبدالعزيز وارد شد. عبداللَّه در آن هنگام جوان بودواز وقار و هيبتى خاص برخوردار. عمر او را در صدر مجلس نشانيد،مورد احترام قرار داد و نيازش را برآورده ساخت. از علّت كار عمر در اين خصوص پرسش كردند. وى پاسخ داد: يكى از معتمدانم خبرى از رسول خدا برايم نقل كرد آن چنانكه گويى خود آن را از دهان آن حضرت شنيده ام. پيامبر فرمود: فاطمه پاره تن من است. آنچه او را شادمان مى كندمرا نيز خوشحال مى سازد و آنچه وى را خشمگين مى كند مرا نيز به خشم آورد. اين عبداللَّه هم پاره اى از پاره تن رسول خداست.

ابن سعد و ابن مثنى از حضرت امير نقل كرده اند كه گفت: رسول خدافرمود: «اى فاطمه خداوند از خشم تو خشمگين و از خشنودى تو خشنودمى شود».

ابونعيم احمد بن عبداللَّه اصفهانى به سند خود از مسروق از عايشه نقل كرده است كه گفت: به هنگام بيمارى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، كه به رحلت وى منجر شد بر بالين آن حضرت بوديم كه فاطمه وارد شد. راه رفتنش بى هيچ كم و كاستى به راه رفتن پيامبر مى ماند. چون پيامبر فاطمه را ديد فرمود:«دخترم خوش آمدى» آنگاه وى را در سمت راست يا چپ خود نشانيد.

سپس رازى را با وى درميان نهاد. فاطمه گريست. درميان زنان پيامبر من به سخن درآمدم و گفتم: رسول خدا از ميان ما همه تو را براى رازگويى برگزيد آنگاه تو مى گريى؟!

سپس رسول خدا راز ديگرى با فاطمه درميان نهاد. اين بار فاطمه خنديد. عايشه در اين باره از فاطمه پرسش كرد. امّا آن حضرت گفت: من راز رسول خدا را برملا نمى كنم. چون پيامبر درگذشت عايشه دوباره ازآن رازى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با فاطمه درميان گذارده بود، از وى سؤال كرد.فاطمه پاسخ داد: امّا گريه ام بدين خاطر بود كه رسول خدا به من فرمود:جبرئيل در هرسال يك بار قرآن را بر من عرضه مى داشت امّا امسال آن رادو بار عرضه كرد و علّت اين امر را جز نزديك شدن مرگم نمى دانم. من ازشنيدن اين سخن گريستم آنگاه پيامبر به من فرمود: از خدا بترس و شكيباباش كه من براى تو سَلَف نيكويى هستم. سپس فرمود: اى فاطمه آيادوست ندارى كه سرور زنان جهان و بانوى اين امّت باشى؟ در اين هنگام بود كه خنديدم.

دانشمندان حديث اين روايت را با سندهاى بسيار و نيز مَتنى يكسان يادست كم با اندكى تفاوت نقل كرده اند.

مؤلّف كتاب «الاستيعاب» به سند خود از ابن عبّاس نقل كرده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «سرور زنان بهشت، مريم و پس از او فاطمه دختر محمّد و سپس خديجه و سپس آسيه همسر فرعون مى باشند».

ابن صباغ مالكى در فصول المهمه از بخارى و مسلم و ترمذى نقل كرده است كه پيامبر اكرم فرمود: «از مردان، بسيارى به كمال رسيده اند امّا اززنان جز مريم دختر عمران و آسيه دختر مزاحم همسر فرعون و خديجه دختر خويلد وفاطمه دختر محمّد كس ديگرى به كمال دست نيافته است».

اين دو حديث با اسناد بسيار و مستفيض در كتب روايات نقل شده است. والبته احاديث ديگرى نيز نقل شده، مبنى بر آنكه فاطمه از برترين آن زنان سابق الذكر است. جز آنكه مريم سرور زنان دوره خودش مى باشدو فاطمه سرور زنان عالم در تمام دورانهاست. مؤيد اين نظر، سخنى است كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به حضرت زهرا نقل شده كه به وى فرمود: آيادوست ندارى سرور زنان اين امّت باشى؟ از آنجا كه بى ترديد اين امّت ازديگر امّتها برتر است مى توان نتيجه گرفت كه بانوى زنان اين امّت نيز ازسروران ديگر امّتها، برتر وبالاتر است.

حاكم در مستدرك روايت كرده است كه چون رسول خدا از جنگ ياسفرى باز مى گشت، نخست به مسجد مى رفت و دو ركعت نماز مى گزاردو آنگاه به خانه فاطمه مى رفت و بعد از آن به نزد همسرانش روانه مى شد.

امّا هرگاه پيامبر مى خواست به سفر يا جنگى رود، نخست باهمسرانش خدا حافظى مى كرد و آخر از همه با فاطمه وداع مى گفت.حاكم نيز همين مطلب را از ابن عمران نقل مى كند كه گفت: هرگاه پيامبراكرم عازم سفرى مى شد آخرين كسى كه با او خدا حافظى مى كرد،فاطمه بود. اين نكته در كتب حديث با سندهاى مستفيض نقل شده است.

در كتاب استيعاب به نقل از عايشه آمده است كه از وى پرسيدند: محبوبترين زنان در نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه كسى بود؟ عايشه گفت:فاطمه. پرسيدند: و از مردها؟ گفت: شوهرش على.

همچنين مؤلف استيعاب به سند خود از ابن بريد از پدرش نقل كرده است كه گفت: محبوبترين زنان در نزد رسول خدا فاطمه و محبوبترين مردان در نزد آن حضرت، على بود.

حاكم در مستدرك از جميع بن عمير نقل كرده است كه عايشه پس ازآنكه از وى درباره على پرسش شد، گفت: از من درباره مردى مى پرسيدكه به خدا مردى را محبوبتر از على نديدم. بخارى و مسلم در صحاح خوداز قول پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده اند كه فرمود:

«فاطمه سرور زنان بهشتى است».

## مبارزه با انحراف امّت

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز دوشنبه 28 صفر سال 11 هجرى پس از آن كه رسالت الهى به كمال رسيد، ديده از جهان فروبست.

پيامبر پس از آن كه آخرين هدف از اهداف اصلى خود را كه همان نصب رهبرى و مجرى شايسته، و تحكيم پايه هاى رهبرى صالح تا ابدبراى مسلمانان بود، دنيا را وداع گفت. رهبرى كه خداوند پس از پيامبربراى مسلمانان منصوب كرد، اميرمؤمنان على عليه‌السلام بود كه خود سيمايى زنده و مجسم از تعاليم اسلامى و بهترين الگو و نمونه آن به شمار مى آمد.اين رهبر كسى بود كه كاملاً مفاهيم شريعت اسلامى را با پوست و گوشت خود درك كرده بود. او به احكام دين، دانا و به اهدافى كه در پس آنهاجاى داشت آگاه بود. از اين گذشته وى در عمل توانسته بود اين احكام رابر خود نيز تطبيق دهد و خود را با آنها عجين سازد و توقعاتى كه دين ازوى داشت، پاسخ گويد. مردم نيز بخوبى على را با اين صفات مى شناختندو به رهبرى او دل بسته و مطمئن بودند و او را ميان خود و خدايشان حجّت قرار دادند.

چون اهداف رسالت جامه تحقّق به خود پوشيد، وظايف رسول خدانيز به پايان رسيد. و خداوند هم با نازل كردن اين آيه پايان وظايف او رااعلان كرد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً) (13) «امروز براى شما دينتان را كامل كردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و اسلام را به عنوان آيين براى شما پسنديدم».

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به بستر بيمارى افتاد و بيمارى اش رو به و خامت نهاد.

اثر زهرى كه به وى خورانيده بودند روز به روز در بدنش آشكارتر مى شد.هر روزى كه پيامبر اكرم سپرى مى كرد، يك گام، او را به سوى آخرت نزديكتر مى كرد، فاطمه زهرا پدرش را به نيكى مى شناخت. او بر فضل وبزرگوارى و خدمات آن حضرت در راه خدا و انسانيّت، و نيز رنجهايى كه او در اين راه كشيده بود، آگاهى داشت. به پيامبر مهر مى ورزيد زيراپدرش محبوبترين كس در نزد خداوند بود، و خدا نيز جايگاهى والا درنزد فاطمه داشت و پيش او از همه چيز وهمه كس عزيزتر ومحبوب تر بود.

پدرش را دوست مى داشت چون از همه كس به او نزديك تر بودوپيامبرى بود كه مى بايست تمام دوستيها و محبتها در راه او بذل شود.ولى اكنون او نظاره گر آن است كه پدر در بستر مرگ خفته است آيا اومى تواند با ديدن چنين منظره غم انگيزى آرام گيرد؟

فاطمه از اتاق پيامبر بيرون رفت و نيز هركس را كه در حجره پيامبراكرم بود، بيرون كردند مگر اميرمؤمنان را كه دركنار بستر پيامبر نشسته و مراقب حال او بود. فاطمه به سوى اتاقش رفت و پيش از آن كه بنشيند،صداى شيون و فرياد را شنيد كه از خانه رسول خدا بلند شد. اتاق پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزديك اتاق فاطمه بود، فاطمه سرآسيمه و وحشت زده به سوى اتاق پيامبر رفت كه ناگهان خبر درگذشت پدرش را شنيد.

رحلت پيامبر تأثير عميقى در دل فاطمه نهاد به گونه اى كه پس از اين واقعه هيچگاه او را خندان نديدند، مگر وقتى كه به وى الهام شد مرگش نزديك شده، و هنگام آن فرا رسيده است كه او نيز به پدرش ملحق گردد.فاطمه زهرا پس از وفات پدر همواره بيمار و نزار بود و لحظه به لحظه ازشدّت غم رنجورتر مى شد.

فاطمه عليها‌السلام چنان بر پدرش مى گريست كه مردم مدينه از اين بابت به اميرمؤمنان گلايه كردند و از وى خواستند كه فاطمه زهرا، يا شب گريه كند يا روز. امّا فاطمه وقتى كه اين درخواست را شنيد بيشتر گريست ودست از گريستن برنداشت مگر آن كه آنقدر بگريد تا به پدرش ملحق شود و افزود: من اندكى بيش درميان اين مردم درنگ نخواهم كرد.

گريه فاطمه انگيزه اى دينى داشت، همچنان كه مخالفان گريه وى، نيزاز پيشنهاد خود هدفى سياسى را تعقيب مى كردند. زيرا وقتى فاطمه زهرامى گريست توجّه مردم بدو كه محبوب خاصّ پيامبراسلام بود جلب مى شد.

## بخش سوم: ويژگيهاى بزرگ اخلاقى

### الف - خداپرست و زاهد

1 - ابن شهرآشوب از حسن بصرى روايت كرده است كه گفت: در ميان اين امّت كسى از زهرا عابدتر نبود، او آنقدر به نماز مى ايستاد كه پاهايش ورم مى كرد.

2 - از امام حسن عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: در شب جمعه مادرم راديدم كه براى عبادت ايستاده بود. او همچنان به حالت ركوع و سجودوقيام و قعود بود كه سپيده سر زد. او براى مردان و زنان مؤمن دعا مى كرد.و يكايك آنها را نام مى برد. من از او پرسيدم: چرا براى خود دعا نمى كنى و براى ديگران دعا مى كنى؟ فرمود: پسرم! نخست همسايه سپس خانه.

3 - از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود: روزى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خانه فاطمه وارد شد. فاطمه را ديد كه لباسى از پشم شتر دربركرده است و به دست خويش آرد مى كند و درهمان حال به فرزندش شيرمى دهد. رسول خدا با ديدن اين منظره گريست و فرمود: دخترم تلخى دنيارا به خاطر شيرينى آخرت بچش. فاطمه زهرا گفت: خداوند را براى نعمتهايى كه داده مى ستايم و به خاطر داده هايش ثنا مى گويم. پس اين آيه فرود آمد. (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (14)

«و بزودى خداوند بتو ببخشد تا راضى شوى».

4 - احمد بن حنبل در مسند روايت كرده است: كه رسول خدا هرگاه به مسافرت مى رفت، آخرين كسيكه با او وداع مى كرد، فاطمه بود، وچون از سفر برمى گشت نخستين كسى را كه مى ديد دخترش فاطمه بود.پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جنگى برگشت و طبق معمول به خانه فاطمه رفت، ديد كه پرده اى به در خانه آويخته اند، و دو النگوى نقره در دست حسن و حسين عليهما‌السلام است.

آن حضرت از همانجا بازگشت و قدم به خانه ننهاد.فاطمه عليها‌السلام پنداشت كه پدر به خاطر ديدن پرده و النگوها به خانه آنهاداخل نشده است. پس پرده را پايين آورد و النگوها را از دست بچه هابيرون كرد و آنها را قطعه قطعه كرد، بچه ها گريستند. فاطمه آنها راميانشان تقسيم كرد و درهمان حال كه آن دو مى گريستند به نزد پيامبررفتند. پيامبر آن پاره ها را از دست آنها گرفت و رو به ثوبان (آزاد شده رسول خدا و راوى همين حديث) كرد و فرمود:

اينها را نزد بنى فلان ببر، و براى فاطمه گردن بندى از عصب (دندان جانورى دريايى) و دو النگو از عاج بخر كه اينان خاندان منند و خوش ندارم كه روزى پاكشان را در زندگى دنيايشان بخورند.

در روايت ديگرى آمده كه چون پرده و النگو را نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند فاطمه از آن حضرت خواست كه آنها را در راه خدا انفاق كند.پيامبر اكرم با شنيدن سخن فاطمه زهرا سه بار فرمود: «پدرش به فدايش او آن كار را انجام داد.»

و مانند همين حديث از امام رضا از پدرانش از على ابن الحسين عليهم‌السلام روايت شده است كه فرمود: اسماء بنت عميس برايم روايت كرد كه من نزد فاطمه بودم كه پيامبر خدا بر او وارد شد و حضرت زهرا گردن بندى به خود آويزان كرده بود كه آن را على بن ابيطالب از بهره اش از غنائم جنگى خريده بود. پيامبر به فاطمه فرمود: مبادا مردم بگويند كه فاطمه دخترپيامبر مانند جباران لباس پوشيده است! فاطمه زهرا آن را از گردن درآورد و فروخت و با آن برده اى خريد و در راه خدا آزاد كرد،رسول خدا از اين عمل فاطمه شادمان شد.

5 - شيخ صدوق از اميرمؤمنان روايت كرده است كه فرمود:

فاطمه آنقدر با مشك آب مى آورد كه بند مشك در سينه اش اثر نهاد،و آنقدر دستاس مى كرد كه دستش زبر شد و پينه بست، و آنقدر خانه رامى رُفت كه لباسهايش گردآلود مى شد، و آنقدر آتش در زير ديگ مى افروخت كه لباسهايش دودآلود و سياه مى شد...

6 - فاطمه همگام با اميرالمؤمنين مشكلات زندگى را در شرايطى دشوار تحمّل كرد.

از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: «فاطمه به على تعهد داد كه كارهاى خانه مثل خمير كردن و نان پختن و رُفتن را انجام دهد و على نيزبه او تعهد داد كه كارهاى بيرون از خانه را انجام دهد مانند هيزم آوردن وغذا تهيه كردن. روزى على از فاطمه پرسيد: آيا چيزى دارى؟ فاطمه گفت: سوگند به آن كسى كه حقت را بزرگ كرده سه روز است كه چيزى ندارم تا از شما پذيرائى كنم!

پرسيد: پس چرا به من خبر ندادى؟! فاطمه گفت: زيرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا نهى كرد از اينكه چيزى از تو بخواهم او فرمود: از پسر عمويت چيزى نخواه، اگر چيزى آورد كه آورد وگرنه از او درخواست مكن. پس على عليه‌السلام از منزل بيرون رفت، مردى را ديد و از او يك دينار وام گرفت،شب بود كه به طرف منزل مى رفت. در راه با مقداد بن اسود برخورد كردو از او پرسيد چه پيش آمده كه در چنين وقتى از منزل بيرون آمده اى؟مقداد پاسخ داد: اى اميرمؤمنان سوگند بحق آنكسى كه حق ترا بزرگ قرارداده است، گرسنگى سبب شده كه بيرون بيايم. راوى مى گويد از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم: آيا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين موقع زنده بود؟ فرمود: آرى رسول خدا زنده بود.

امام على به مقداد فرمود مرا نيز گرسنگى بيرون كشانده، من يك دينار وام گرفتم، ولى ترا بر خود مقدّم مى دارم و دينار را به مقداد داد و خود به طرف خانه روانه شد. رسول خدا را ديد كه در خانه نشسته و فاطمه هم مشغول خواندن نماز بود و چيزى سرپوشيده درميان ايشان ديده مى شد. چون فاطمه زهرا نمازش را به پايان رساند آن چيز را به طرف خود كشيد. امّا ديدند كاسه بزرگى پر از گوشت و نان است. حضرت على پرسيد: اين از كجا برايت آمده است؟ فاطمه پاسخ داد: از جانب خداست و خداوند هركه را خواهد بدون حساب روزى دهد.

رسول خدا به على فرمود: آيا نمى خواهى داستان كسى را كه مانند تو و فاطمه بوده است برايت بازگو كنم؟ پاسخ داد: بلى. فرمود: مَثَل تو مَثَل داستان زكرياست كه در محراب بر مريم وارد شد و غذايى نزد او ديد ازوى پرسيد: مريم! اين غذا از كجا آمده است؟ پاسخ داد: از جانب خداوند و خداوند هركه را بخواهد بى حساب روزى دهد.

آنان يك ماه از آن ظرف غذا خوردند و اين ظرف همان است كه حضرت قائم در آن غذا ميخورد و اكنون نزد ماست.»

در حديث معتبر ديگرى آمده است كه نزديك عيد بود و لباسهاى امام حسن و امام حسين عليهما‌السلام كهنه شده بود از اين رو به مادرشان گفتند:فرزندان فلانى براى خود لباس نو دوخته اند، مادر تو براى عيد ما لباس نونمى دوزى؟ فرمود: لباس شما هم اگر خداوند بخواهد برايتان دوخته مى شود. همين كه عيد رسيد جبرئيل با دو جامه زيباى بهشتى نزد رسول خدا آمد. آن حضرت پرسيد: برادرم جبرئيل، اين چيست؟ جبرئيل موضوع گفتگوى امام حسن و امام حسين با حضرت زهرا را بيان كردوگفت: فاطمه بديشان جواب داد اگر خداوند بخواهد برايتان لباس دوخته مى شود. سپس جبرئيل گفت: چون خداوند سخن فاطمه را شنيدفرمود: خوش نداريم كه سخن فاطمه را تكذيب كنيم كه فرموده بود اگرخدا بخواهد برايشان لباس دوخته مى شود. و از سعيد حفاظ ديلمى به اسناد خودش از انس آورده كه گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: درحالى كه بهشتيان در بهشت به نعمت مى رسند و دوزخيان در دوزخ به آتش شكنجه مى شوند، ناگهان نورى در بهشت مى درخشد، آنان از يكديگر مى پرسند:اين نور چيست؟ شايد پروردگار بزرگ بر ما نظر افكنده است، رضوان به آنان مى گويد: نه بلكه على عليه‌السلام با فاطمه مزاح كرده و فاطمه زهرالبخندى زده و اين دندانهاى زهرا است كه نور افشانى مى كند.(15)

7 - آن حضرت در عمل به اسلام و تطبيق يكايك احكام آن بر خودش به مرتبه والايى دست يافته بود. چون آيه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُواأَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلاَ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ) (16) «و رسول را درميان خود آنچنان كه يكى از شما، ديگرى را مى خواند، صدا نزنيد» نازل شد، مسلمانان وظيفه يافتند كه خطابشان را نسبت به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تغيير دهند،و ديگر آن حضرت را يا محمّد صدا نزنند! بلكه به وى بگويند: يا رسول اللَّه. اين كلمه اى بود كه پس از نزول آيه درباره رسول اكرم، شيوع يافت.

در واقع اين دستور براى كسانى بود كه به خاطر تحقير نام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم،بدون اداى هيچ گونه احترامى نسبت به نام وى او را صدا مى زدند.

فاطمه نيز، با شنيدن اين آيه، شيوه صدا زدن پيامبر را تغيير داد. اوپيش از اين، آن حضرت را ابتاه (اى پدر) صدا مى زد. امّا با نزول اين آيه او را همواره يا رسول اللَّه خطاب مى كرد.

چون پيامبر كلمه رسول اللَّه را از دهان فاطمه شنيد از او در اين باره سؤال كرد، زهرا گفت: چون مى خواهم فرمان خدا را اطاعت كنم. پيامبرفرمود: من دوست دارم از دهان تو همان كلمه «پدر» را بشنوم.

### ب - راستگوترين مردم

عايشه تقريباً با زهرا همسال بود و پس از رحلت حضرت خديجه نخستين زنى بود كه به همسرى رسول خدا درآمد. او بسيارى از اوقات، به خديجه رشك مى برد و به او حسادت مى كرد. هر وقت كه رسول خدايادى از خديجه به ميان مى آورد، عايشه خشمگين مى شد و بناى حسادت مى گذاشت، و از اينكه رسول خدا فاطمه را بسيار دوست مى داشت و باديدنش خوشحال مى شد و دستهاى او را مى بوسيد و مى فرمود: «فاطمه بانوى زنان جهان است» يا سخنان ديگرى كه درباره عايشه هيچ يك ازاينها را نمى گفت، آتش حسادت او شعله ورتر مى شد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نه تنهادرباره عايشه چيزى نمى گفت، بلكه آيه اى از قرآن درباره او فرود آمدكه وى را تهديد مى كرد و هم پايه زن نوح و لوط كه كافر بودند و تحت همسرى دو بنده شايسته خداوند بودند، معرفى مى نمود. بنابراين عايشه نمى توانست مناقب و فضايل فاطمه زهرا را بشنود يا ببيند.

امّا با اين وجود وى به اين اعتراف عجيب، زبان گشوده و گفته است:«من هيچكس را راستگوتر از فاطمه نديدم مگر كسى كه او را بوجودآورده است. (يعنى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم)»

ج - قهرمان ايثار و گذشت فاطمه عليها‌السلام امور خانه را سامان مى داد و اوضاع اقتصادى و مالى،سخت بحرانى بود. فاطمه و ديگر افراد خانواده براى وفاى به نذر تصميم داشتند روزه بگيرند. چه نذرى؟ حسن و حسين عليهما‌السلام چندى پيش بيمارشده بودند، امام على عليه‌السلام نذر كرد كه اين دو بهبود يابند روزه بگيرد.فاطمه و حسنين و فضه (خدمتكارشان) نيز در به جاى آوردن اين نذر باحضرت على همگام شدند، واكنون كه حال آن دو بهبود يافته بود نوبت وفاى به نذر فرا رسيده بود.

امروزه درميان ما چنين مرسوم است كه هرگاه خانواده اى بخواهند روزه بگيرند، چه واجب و چه مستحب بيش از روزها ديگر غذا تهيه مى بينند.

ولى خانواده اميرمؤمنان حتّى در اين روزها هم تنگدست بودندوغذاى كافى براى خوردن نداشتند.

آرى در خانه دانش و بزرگوارى و پرهيزكارى، چيزى اندك يا زيادنداشتند، تا با آن افطار كنند. از اين رو اميرمؤمنان عليه‌السلام از خانه بيرون رفت و مقدارى پشم آورد تا فاطمه زهرا آن را بريسد و به جاى آن سه صاع جو مزد گرفت تا بدان افطار كنند.

على عليه‌السلام، جو را به خانه آورد، تمام افراد خانواده روزه گرفته بودندفاطمه عليها‌السلام پنج گرده نان پخت، روز به پايان رسيد و همه گرد سفره افطارنشستند كه يكى در را زد و گفت: سلام بر شما اى خاندان نبوّت، من يكى از تهيدستان مدينه هستم و گرسنه ام. به من چيزى بدهيد. خداوند به شما بركت دهد.

حضرت على و به تبع او فاطمه و حسنين عليهم‌السلام و حتّى فضه نانهاى خودرا برداشتند و به آن فقير دادند، و خود با آب خالى افطار كردند و خداى را سپاس گفتند.

روز دوّم هنگام افطار فرا رسيد. آن روز هم مانند روز پيش فاطمه زهرا پنج گرده نان پخته بود. و آنان مى خواستند افطار كنند كه يتيمى بر درخانه آمده و از آنها خوراكى خواست. دوباره همه افراد خانواده نانهاى خود را به آن يتيم دادند. و مانند روز پيش خود با آب افطار كردند وسپاس خدا را به جاى آوردند.

شب سوّم فرا رسيد. اين بار نيز به هنگام افطار اسيرى بر سراى آنان آمد و از ايشان چيزى خواست. آنان همگى نانهاى خود را به اسير دادندوخود براى سوّمين شب سر گرسنه بربالين نهادند.

تمام ثروت اين خانواده، از سه صاع جو بيشتر نبود. بدين ترتيب اين سه صاع تمام شد، و آنان سه روز هم روزه گرفتند و شبها را با گرسنگى به صبح رسانيدند، و تنها با اندكى آب افطار كردند.

چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ديدار آنان آمد، حسنين را ديد كه از گرسنگى مى لرزيدند، و فاطمه زهرا به شدّت ضعف كرده و ضعف و گرسنگى درامام وفضه نيز به سختى اثر كرده بود. رسول خدا با ديدن اين صحنه فرمود: پناه بر خدا، خاندان محمّد از گرسنگى مى ميرند، در اين موقع بود كه سوره هل اتى در حق آنان نازل شد و اين آيات چنين است: (يُوفُونَ بِالنَّذْرِوَيَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً (7) وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماًوَأَسِيراً (8) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لاَ نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلاَ شُكُوراً (9) إِنَّا نَخَافُ مِن رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً (10) فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً) (17)

«ايشان به نذرى كه كرده اند وفا مى كنند و از روزى مى ترسند كه شرّ آن فراگير است، و هم به دوستى (خدا) به فقير و اسير و طفل يتيم طعام مى دهند، (و مى گويند:) ما تنها براى خشنودى خدا به شما طعام مى دهيم، و از شماتوقع هيچ پاداش و سپاسى نداريم. ما از پروردگارمان مى ترسيم در روزى كه ازرنج وسختى آن، رخسار خلق درهم و غمگين است. خدا هم آنان را از شرّوفتنه چنان روزى محفوظ داشت و بديشان روى خندان و دلى شادان عطا فرمود.»

بدين گونه فاطمه زهراعليها‌السلام و شوهر و پسران و خدمتگذارش نمونه اى شكوهمند در ايثار و گذشت شدند، و خانواده وى به پاس اين گذشت ازسوى خداوند نشانى بزرگ دريافت داشتند.

در حديث شريفى كه دانشمندان اسلام آن را از ابن عباسّ روايت كرده اند، قسمتهايى از ويژگيها و فضائل زهرا را مى خوانيم. در اين حديث فاطمه زهرا به عنوان بانوى زنان جهان و مقتداى راستگويان و نمونه زنان مؤمن و با فضيلت مطرح شده است.

اينك اجازه دهيد تا باهم اين حديث را از قول ابن عبّاس بخوانيم و بانقل آن اين فصل را به پايان برسانيم:

يك نفر اعرابى كه در صحرا زندگى مى كرد، چشمش به سوسمارى افتاد كه از پيش رويش به اين سوى و آن سوى، مى گريخت. وى آن سوسمار را دنبال كرد تا آن را گرفت و در آستين خود جاى داد و نفس زنان به سوى پيامبر روانه شد. همين كه دربرابر رسول خدا قرار گرفت فريادزد: يا محمّد، يا محمّد! شيوه رسول خدا چنين بود كه اگر كسى او را به نام يا محمّد مى خواند، او نيز مى فرمود يا محمّد. و اگر كسى او را با يااحمد خطاب مى كرد آن حضرت مى گفت: يا احمد، و چنانچه به وى گفته مى شد يا اباالقاسم، آن حضرت نيز مى فرمود:

يا اباالقاسم، و اگر او را با عبارت يارسول اللَّه خطاب مى كردند؟ چهره اش از هم مى شكفت و مى فرمود: لبيك وسعديك.

چون اعرابى او را به نام يا محمّد صدا زد، حضرت پاسخ داد يا محمّد.اعرابى گفت: تو جادوگر دروغگويى هستى. آسمان و زمين دروغگوتر ازتو به خود نديده است. تو همان هستى كه ادعا مى كنى كه خدايى در آسمان است كه تو را به سوى تمام مردم به پيامبرى فرستاده است.

به لات و عزّى سوگند كه اگر نمى ترسيدم كه قومم مرا شتابكار خوانندهر آينه ضربتى با اين شمشير بر تو فرود مى آوردم كه از پاى درآيى و بدين وسيله گذشتگان و آيندگان را از شرّ تو آسوده مى كردم.

عمر بن خطاب با شنيدن سخنان اعرابى از جاى جست و به سويش حمله كرد تا او را بكشد، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اى اباحفص، بنشين كه بردبارى به درجه پيامبرى نزديك است. سپس رسول خدا به اعرابى توجّه كرد و فرمود: اى برادر بنى سليم! آيا عرب چنين رفتار مى كند؟! آيا آنان در مجالس ما، بر ما هجوم مى آورند و با ما اين گونه به درشتى سخن مى رانند؟!

اى اعرابى سوگند به كسى كه مرا به حقّ، به پيامبرى برانگيخت، هركس در اين دنيا به من گزندى رساند، فرداى قيامت در آتش قيامت مى سوزد. اى اعرابى سوگند به كسى كه مرا به پيامبرى برانگيخت، ساكنان هفت آسمان مرا احمد راستگو مى خوانند، اى اعرابى اسلام آر تا از آتش دوزخ به سلامت برهى و در آنچه براى ماست شريك شوى و در اسلام برادر ما باشى.

ابن عبّاس گويد: اعرابى خشمگين شد و گفت: سوگند به لات و عزّى من به تو نمى گروم، مگر آن كه اين سوسمار به تو بگرود و آنگاه سوسماررا از آستين خود بيرون انداخت، سوسمار پا به فرار گذاشت. رسول خدا سوسمار را مخاطب قرار داد و گفت: اى سوسمار به سوى من آى. سوسماربه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روى كرد و حضرت فرمود: اى سوسمار من كيستم؟

سوسمار با بيانى رسا وبدون هيچ لكنتى به سخن آمد و گفت: تو محمّد بن عبداللَّه بن عبدالمطلّب بن هاشم بن عبدمناف هستى. پيامبر فرمود: چه كسى را مى پرستى؟ سوسمار گفت: خداوند بزرگ را كه دانه را شكافت ومخلوقات را بيافريد، و ابراهيم را دوست گرفت و تو را حبيب خودبرگزيد، سپس اشعارى خواند و در آنها به راستگويى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وحقّانيت رسالت آسمانى وى اعتراف كرد.

ابن عبّاس گويد: آنگاه زبان سوسمار بند آمد و ديگر نتوانست چيزى بگويد. اعرابى كه اين صحنه را ديده بود، گفت: شگفتا، سوسمارى كه من آن را از بيابان شكار كرده در آستينم نهاده و بدينجا آورده بودم با آن كه چيزى نمى داند وفهم و خردى ندارد، با محمّد چنين سخن مى گويد،وءدرباره اش گواهى مى دهد، من پس از آنكه چنين صحنه اى را به چشم خود ديده ام، ديگر معجزه اى نمى خواهم. دست راستت را دراز كن كه من گواهى مى دهم كه جز خداوند معبودى نيست و گواهى مى دهم كه محمّدبنده و فرستاده اوست. پس اعرابى اسلام آورد.

آنگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به اصحاب كرد و فرمود: چند سوره از قرآن را به او بياموزيد، چون اعرابى سوره هايى از قرآن ياد گرفت، پيامبر به اوفرمود: چقدر ثروت دارى؟ اعرابى پاسخ داد؟ سوگند به كسى كه تو را به حقّ به پيامبرى برانگيخت، ما مردان بنى سليم چهار هزار نفريم كه درميان همه آنان كسى از من فقيرتر و تنگدست تر پيدا نمى شود.

پيامبر اكرم رو به يارانش كرد و فرمود: چه كسى اين اعرابى را برشترى سوار كند تا من برايش ناقه اى در بهشت ضمانت كنم؟ سعد بن عباده از جاى برخاست و گفت: پدر و مادرم فداى تو باد، من شتر سرخ موى،ده ساله اى دارم، آن را به اين اعرابى مى دهم.

پيامبر اسلام فرمود: اى سعد تو به داشتن شترت بر ما افتخار مى كنى؟آيا مى خواهى شترى را كه به جاى آن در بهشت به تو مى بخشم توصيف كنم؟ گفت: بلى پدر و مادرم فدايت فرمود: اى سعد آن شترى است مادينه از زرسرخ و پاهايش از عنبر و كرك آن از زبرجد سبز، كوهانش ازكانور سپيد مايل به خاكسترى، و چانه اش از مرواريد، افسارش ازمرواريد آبدار بر روى آن قبه اى از گوهر سپيد قرار گرفته كه از برون،اندرونش و از اندرون، بيرونش ديده مى شود، اين شتر تو را در بهشت پرواز مى دهد.

باز رسول خدا رو به يارانش كرد و فرمود:

چه كسى بر سر اين اعرابى عمامه مى گذارد تا من برايش تاج پرهيزكارى را تضمين كنم؟ اميرمومنان على از جاى برخاست و گفت پدر و مادرم به قربانت، تاج پرهيزكارى چيست؟ رسول خدا آن راتوصيف كرد، على عمامه خود را برداشت و بر سر اعرابى گذاشت.

بار ديگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به اصحاب كرد و فرمود: چه كسى توشه راه او را فراهم مى آورد تا من از جانب خداوند برايش توشه تقوى راضمانت كنم؟ در اين موقع سلمان فارسى از جاى برخاست و گفت پدرومادرم فدايت. توشه تقوى چيست؟ فرمود: اى سلمان، هرگاه آخرين روز عمرت در دنيا فرا رسد، خداوند گفتن كلمه لا اله إلّا اللَّه ومحمّدرسول اللَّه را به تو تلقين مى كند اگر آن را گفتى، مرا در بهشت ملاقات خواهى كرد و من نيز تو را ديدار خواهم كرد و اگر آن را بر زبان نياورى هرگز مرا ديدار نخواهى كرد و من نيز ترا نخواهم ديد.

سلمان بيرون رفت و حجره هاى نُهگانه رسول خدا را گردش كرد امّانزد همسران پيامبر چيزى نيافت، درحال برگشتن بود كه نظرش به حجره فاطمه افتاد با خود انديشيد: اگر چيزى باشد در خانه فاطمه دختر پيامبراست. پس در زد، فاطمه زهرا از پشت در پاسخ داد: كيست؟ جواب دادمنم: سلمان فارسى. فاطمه فرمود: چه مى خواهى؟ سلمان ماجراى اعرابى و سوسمار را بيان كرد، و فاطمه فرمود: اى سلمان سوگند به خدايى كه محمّد را به حق به پيامبرى برانگيخته است، سه روز بر ما مى گذرددرحالى كه هيچ غذايى نخورده ايم، و حسن و حسين از شدّت گرسنگى به لرزه درآمده اند و هم اكنون مانند دو جوجه پركنده خوابيده اند، با اين وجود اگر كسى به در خانه ام فرود آيد او را بازپس نمى زنم.

سلمان بيا و پيراهن مرا بگير و آن را نزد شمعون يهودى ببر و به او بگوكه فاطمه دختر محمّد مى گويد: يك صاع خرما و يك صاع جو در مقابل آن به من وام ده كه به خواست خداوند آن را به تو باز مى گردانم.

سلمان پيراهن را گرفت و به نزد شمعون يهودى رفت و فرمود: اى شمعون اين پيراهن فاطمه عليها‌السلام دختر محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. پيغام داده است كه دربرابر آن يك صاع خرما و يك صاع جو به من وام دهى كه به خواست خدا آن را به تو باز مى گردانم. شمعون پيراهن را گرفت و آن را از اين روبه آن رو بر مى گرداند و به آن مى نگريست و درحالى كه اشك ازچشمانش سرازير بود مى گفت: اى سلمان! اين همان زهد در دنياست. اين چيزى است كه موسى بن عمران در تورات، ما را بدان آگهى داده است. من گواهى مى دهم كه جز خداوند، معبودى نيست و گواهى مى دهم كه محمّدبنده و فرستاده خداست. بدين ترتيب شمعون نيز اسلام آورد و اسلامش نيكو شد.

شمعون يك صاع خرما و يك صاع جو به سلمان داد و سلمان آن رانزد حضرت زهرا آورد. آن حضرت به دست خود جو را آرد كرد و نان پخت و به سلمان داد و فرمود اين را بگير و به پيامبر برسان، سلمان عرض كرد: يك قرص از نان را برگير و حسن و حسين را با آن سير كن.

فاطمه عليها‌السلام فرمود: اى سلمان! اين بخششى است از جانب ما در راه خدا.پس چيزى از آن براى خود برنمى گيريم. سلمان نان و خرما را گرفت و نزدرسول خدا آورد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: سلمان اين را از كجا آوردى؟ عرض كرد از منزل دخترت فاطمه، رسول خدا كه سه روز چيزى نخورده بود به سوى زهرا رهسپار شد و در زد. معمولاً وقتى كه رسول خدا در ميزد كسى جز فاطمه در را نمى گشود. آن روز هم فاطمه در را باز كرد. پيامبر به چهره زهرا نگريست و ديد رنگش پريده وچشمانش دگرگون شده است.پيامبر اكرم فرمود: دخترم! رنگ پريدگى چهره و تغيير حالتِ ديده ات به خاطر چيست؟ فاطمه زهرا پاسخ داد: پدر سه روز است كه ما هيچ غذايى نخورده ايم و حسن و حسين از شدّت گرسنگى به لرزه افتاده و ماننددو جوجه پركنده شده اند.

رسول خدا حسن و حسين را بيدار كرد. يكى را روى زانوى راست وديگرى را روى زانوى چپ نشاند. فاطمه زهرا نيز رو به روى پيامبرنشست. آن حضرت فاطمه را در آغوش گرفت، على بن ابى طالب هم پشت سر رسول خدا وارد خانه شد و پيامبر او را هم در آغوش گرفت،پيامبر چشمانش را به سوى آسمان گرفت و عرض كرد: خدايم، سرورم،و مولايم. اين گروه خاندان منند. بار خدايا پليديها را از اينان دور گردان وبخوبى پاكشان ساز. سپس فاطمه برخاست و به پستوى اتاق خويش رفت و دو ركعت نماز گزارد و دست به سوى آسمان بالا برد و عرض كرد:معبودا و سرورا! اين محمّد است پيامبر تو، و اين على است پسر عموى پيامبر تو، و اينان حسن و حسين دو سبط پيامبر تو هستند، پروردگارابراى ما از آسمان مائده اى فروفرست همچنان كه بر بنى اسرائيل فروفرستادى كه از آن خوردند و بدان ناسپاسى كردند. خداوندا مائده رابراى ما فرو فرست كه ما بدان مؤمنيم.

ابن عباس گويد: به خدا سوگند: هنوز دعاى فاطمه عليها‌السلام به پايان نرسيده بود كه ظرفى از غذا فرود آمد كه طعم و بوى خوش آن كه بهتر از بوى مشك بود به مشام مى رسيد. فاطمه ظرف را برداشت و نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعلى و امام حسن وحسين نهاد، همين كه على بن ابيطالب آن ظرف پر ازغذا را ديد. پرسيد فاطمه اين غذا را از كجا آوردى؟ زيرا مى دانست كه چنين غذايى در خانه نبوده است. پيامبر اكرم فرمود: اى ابوالحسن بخورونپرس و سپاس خداى را كه مرا نميراند تا از فرزندى مانند مريم دخترعمران برخوردار كرد.

(كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) (18)

«هرگاه زكريا به محراب عبادت مريم وارد مى شد، نزد وى روزى مى يافت.زكريا پرسيد: مريم اين غذا از كجا برايت آمده؟ مريم گفت از سوى خدا كه خدا هركه را خواهد بى حساب روزى دهد.»

پيامبر و على و حسنين و فاطمه عليهم‌السلام همگى از آن غذا خوردند وپيامبراز خانه زهرا بيرون رفت. از آن طرف اعرابى نيز توشه خود را برداشت وبر مركبش نشست و به نزد طائفه خود بنى سليم، بازگشت. بنى سليم درآن هنگام چهار هزار نفر بودند. اعرابى درميان آنان ايستاد وبا آوازى رساآنان را مخاطب قرار داد و گفت بگوئيد: لااله الا اللَّه محمّد رسول اللَّه.

افراد قبيله تا اين گفته را از وى شنيدند، به سوى شمشيرهاى خوددويدند و با شمشيرهاى آخته به سويش آمدند و از او پرسيدند: مگر ازدين خود دست شسته و به آيين محمّد جادوگر دروغگو! گرائيده اى؟اعرابى به آنان پاسخ داد:

خير، او نه جادوگر است و نه دروغگو!

سپس گفت: اى گروه بنى سليم، خداى محمّد بهترين خداى و محمّدبهترين پيامبر است. من گرسنه به سويش رفتم. سيرم كرد. برهنه بودم،لباسم پوشانيد. پياده بودم، سوارم كرد. آنگاه به نقل ماجراى سخن گفتن سوسمار با پيامبر اكرم پرداخت و شعرى را كه سوسمار خوانده بود، بيان كرد. و در ادامه سخنانش گفت: اى گروه بنى سليم، به اسلام بگرويد تا ازآتش دوزخ در امان بمانيد.

در آن روز چهار هزار نفر اسلام آوردند. اينان با پرچمهاى سبز رنگ خود در جنگها دركنار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اسلام و پيامبر پاسدارى مى كردند(19).

## بخش چهارم: پس از رحلت رسول خدا

هنوز اميرالمؤمنان از دفن پيامبر اكرم فارغ نشده بود كه تندبادهاى جاهليّت بر امّت اسلام وزيدن گرفت، و چيزى نمانده بود تا نهال نوپاى اسلام را از بيخ وبن بركند. اين وظيفه خاندان رسالت بود كه مانند كوه درمقابل اين انحرافات بايستند و از هستى اسلام پاسدارى كنند، تا به عهدى كه با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسته بودند به نوبه خود وفا كنند. زيرا آن حضرت فرموده بود:

من دو چيز گرانبها درميان شما مى گذارم: كتاب خدا و عترتم، اگر به اين دو درآويزيد هيچ گاه گمراه نخواهيد شد. و نيز فرموده بود:

مَثل اهل بيت من چون كشتى نوح است، هركسى كه بر آن سوار شدنجات يافت و هركه از آن تخلّف ورزيد غرق شد.

و نيز فرمود: فاطمه پاره تن من است، هركه او را بيازارد مرا آزرده وهركه او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است، و هركه مرا به خشم آرد خدا را به خشم آورده است. فاطمه عليها‌السلام در خاندان نبوّت به منزله محور اصلى رسالت بود، پس او در برابر اين انحرافات چه كرد و چگونه حركت اصلاح طلبانه خود را آغاز كرد؟

از آغاز انعقاد پيمان صلح حديبيه كه مردم گروه گروه به اسلام مى گرويدند، نفوذ سياسى اسلام بر شبه جزيره عربستان، بُعد تازه وگسترده اى به خود گرفت امّا با اين وجود، هنوز اصول ايمان و ارزشهاى اسلامى در جان و دل مردم استوار نشده بود.

دلها براى به دست آوردن غنايم جنگى مى تپيد. و سلامت جامعه ازسوى سركشانى كه در خط نفاق حركت مى كردند به ويژه پس از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه در ميان آنان به عنوان پيامبر، رهبر، پدر، و پايه و اساس بزرگ دين و دولت واجتماع تلقّى مى شد، به خطر مى افتاد.

پيامبر در هر فرصت مناسبى، نظر مسلمانان را به خط مكتب كه درصراط مستقيم تبلور مى يافت جلب مى كرد. و مسئوليّتهاى خود را به تمام و كمال به انجام مى رساند. زيرا مى دانست كه پس از وى خلاء بزرگى درميان مسلمانان به وجود خواهد آمد.

بزرگترين اين مناسبتها كه پيامبر طى آن جانشين خود اميرمؤمنان وخاندان پاكش را معرفى كرد، هنگامى بود كه وى از آخرين سفر حجّ خود (حجّةالوداع) بازمى گشت. آن حضرت در منطقه صحرائى غدير كه به نام (خم) خوانده مى شد در حضور بيش از يكصد هزار نفر ازهمراهانش دست على را گرفت و او را بلند كرد و فرمود: هركس كه من مولاى اويم على هم مولاى اوست.

به رغم تمام اين تأكيدات و سفارشها، تحكيم مسأله جانشينى پس ازوى بدون بروز مشكلات و حتّى بدون قربانى به پايان نرسيد. فاطمه زهراخود نخستين قربانى همين هدف بود. آن حضرت، بانگ محمّدى درحيات امّت بود كه مى فرمود: اگر محمّد از ميان شما رفت خط و راه اونمرده است. اگر صداى محمّد به خاموشى گرائيد امّا پاره پاك تن او از وى سخن مى گويد و با تمام نيرو هياهوى جاهليّت را در گلوها خفه مى كند.

فاطمه عليها‌السلام ماه پر فروغى بود كه پس از غيبت خورشيد رسالت باتيرگيهاى افق سياسى مبارزه مى كرد و مى فرمود: اگر خورشيد وحى از ما بريد و غروب كرد نور درخشان او هنوز پرتوافكن است. چراكه تمام پيامها و ارزشهاى دين واخلاق وى در ضمير فاطمه دخترش متجلّى بود.بنابراين فاطمه زهرا خود انعكاس اين روشنى و پرتوافكن همان نور، قلمداد مى شد.

فاطمه زهرا خورشيد گرمابخشى بود كه در روزگار زمستان كشنده راحت طلبى و گرايش به سستى و بى تفاوتى كه مى رفت تا حرارت ايمان وجوانه هاى جهاد و فداكارى را از ميان بردارد، مردم را كه خواهان شور و حرارت بودند، با بيانات داغ و آتشين خود خورشيدوار گرم مى كرد و به سرديها پايان مى داد. فاطمه عليها‌السلام آن اندازه كه برضدّ عوامل سستى و ضعف كه مى رفت تا بر جامعه بويژه بر پيشاهنگان مهاجران و انصار غلبه كند مبارزه كرد، دربرابر حكومت ايستادگى نكرد.

فاطمه براى دستيابى بدين هدف طرحهاى حكيمانه اى پى ريزى كرد كه مى توان برجسته ترين آنها را چنين مطرح كرد:

1 - برانگيختن زنان در برابر مردانشان.

2 - احياى ياد پيامبر درميان امّت از طريق گريه و زارى بر آن حضرت.

بى مناسبت نيست كه در اينجا به برخى از جزئيات اين دو طرح اشاره اى كنيم.

## برانگيختن زنان مدينه

بنابر برخى از روايات و تواريخ، فاطمه زهرا پيش از نود روز پس ازپدر نزيست. اگرچه برخى ديگر از تواريخ مدتّى كمتر از اين ذكر كرده اند.امّا وى درهمين مدّت كوتاه همواره اندوهگين وماتم زده وبيمار بود.

گروهى از زنان مهاجر و انصار به ديدارش آمدند تا از وى عيادت كنند، آنان به اوگفتند: سلام بر تو اى دختر رسول خدا چگونه شب را به روز آوردى؟

پاسخ داد: به خدا سوگند! شب را درحالى به روز آورده ام كه دنياى شما درنظرم ناخوشايند است و بر مردان شما خشمگينم. تا آنان را براى جويدن فرو بردم آنقدر كال و نارس بودند كه فوراً از دهانم بيرون افكندمشان از وقتيكه به باطن آنها پى بردم از ايشان بيزار و آزرده شدم.

پس زشتى و پليدى باد بر سست رأيان و ياوه گويان و بزدلان. چه بد است آنچه براى خودشان پيشاپيش فرستادند، كه خداوند برايشان خشم خواهدگرفت و در عذاب او جاودانه خواهند زيست. ناگزير زمام خلافت را به گردن ايشان افكندم و دشواريهاى آن را بخودشان وا نهادم. پس بريده بادبينى و گوش مردم ستمكار!

آخر اينان براى چه خلافت را از ابوالحسن بازداشتند؟ به خدا سوگندآنان جز به خاطر ترس از شمشير و نيز جنگاورى وى و شجاعتهاى او درراه خدا از او كينه به دل ندارند.

به خدا سوگند! اگر زمام مركب خلافت را كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دست او سپرده بود در دست او مى گذاردند و از وى دفاع و پيروى مى كردند، بخوبى آن را مهار مى كرد، آن گاه به نرمى و راحتى، آنان را به راه مى برد و هدايت مى كرد، كه او پايگاه استوار رسالت و اساس مستحكم نبوّت، و مهبط روح الامين ودر كار دنيا وآخرت خبير بود.

هشدار، كه اين خسارتى آشكار بود. به خدا اگر خلافت بدو سپرده مى شد نه مركب خسته و مجروح مى گشت و نه راكب به ستوه مى آمد وآنان را بدرستى به سرچشمه گوارا وزلال رستگارى مى رساند وبركات از آسمان وزمين برايشان فرومى باريد. به زودى خداوند بدانچه كرده اند آنان را خواهد گرفت.

بيائيد و گوش فرا دهيد! تا اين روزگار شگفت را به شما بنمايانم،واگر پس از اين حادثه به شگفت آيند ايشان را چه سود؟ به كدام تكيه گاه پشت دادند يا به كدامين ريسمان دست آويختند؟ چه بد ياور و چه بدهمنشينى وهمراهى برگزيدند، و ستمگران چه بد عوضى براى خود گرفتند!

پرهاى كوتاه را به جاى شاهپرها گرفتند و اسب درمانده را به جاى اسب رهوار برگزيدند، و دنباله رو را به جاى امام پذيرفتند، افسوس برقومى كه خيال مى كنند كار نيك انجام مى دهند! بدانيد كه اينان تباهكارانند. آيا كسى كه به سوى حق رهنمود مى شود، سزاوارتر است كه پيروى شود، يا آن كه خود راه نبرده، مگر آن كه رهبرى اش كنند؟ شما راچه مى شود چسان داورى مى كنيد؟

اينك روزگار آبستن است پس بنگريد تاچه مى زايد. آنگاه قدحهاى بزرگ بياوريد و آنها را از خون تازه و زهر كشنده پر كنيد. آنگاه است كه بيهوده كاران به زيان مى افتند. و آيندگان كه از پى ما مى آيند بدانچه كه اينان كرده اند، آگاه خواهند شد. پس بر اين عاقبت موحش هولناك دل خوش داريد و با خاطرى آسوده بخوابيد، مژده باد بر شما شمشيرهاى برّان و خودكامگيهاى ستمگران و آشوبهاى هميشگى وفراگير.

پس كِشت و محصول شما كم و اندك است. افسوس بر آنان!

دريغا كه خبرها بر آنان پوشيده شد، آيا ما مى توانيم شما را بدان پاى بند كنيم درصورتيكه شما خود آن را ناخوش مى داريد؟

## فاطمه زهرا در سوگ پدر مى گريد

علاقه فاطمه به پيامبر تنها علاقه يك دختر به پدرش نبود، بلكه وى استمرار تمام ابعاد شخصيت رسول خدا بحساب مى آمد. مگر پيامبر دست او را نگرفت و نفرمود: «هركه اين بانو را شناخت كه شناخت، و هركس وى را نشناخت بداند كه وى فاطمه دختر محمّد است. او پاره تن من وجان من است كه ميان دو پهلويم جاى دارد. هركه وى را آزرد مرا آزرده و هركه مرا آزرد خدا را آزرده است» (20).

مگر على عليه‌السلام از قول فاطمه عليها‌السلام به ما نفرمود كه گفت: رسول خدا به من فرمود: «اى فاطمه هركس برتو درود و صلوات بفرستد خداوند او رابيامرزد ودر هر جاى بهشت باشم او را به من ملحق كند» (21).

محبّت و دوستى فاطمه نسبت به پدرش بالاتر از محبّتِ قوم و خويشى بود. محبّت او محبّتى الهى و خدايى بود كه از معرفت فاطمه به مقام شامخ نبوّت وبزرگى آن حضرت در پيشگاه خداوند سرچشمه مى گرفت.

هنگامى كه فاطمه زهرا، رسول خدا را از دست داد تنها كسى بود كه به حساسيت موقعيت، پى برد و با اين حادثه، گويى تمام كوههاى عالم برسر او خراب شد.

با اينكه دل همه مسلمانان در فقدان رسول گرامى اسلام سوگوارواندوهگين بود امّا سيل غم در دل دختر و تنها وارث و پاره تن پيامبرسرازير گشت!!

مصيبتهاى بزرگ و بسيار، انديشه مردم را از تفكّر جدّى براى پركردن جاى خالى آن حضرت غافل كرده بود.

و اين وظيفه فاطمه زهرا بود كه با احياى ياد رسول خدا و بيان عظمت وى وفرستادن درود و آشكار ساختن اندوه شديد خود بر او اين خلاء راپر كند.

در واقع فاطمه زهرا با گريه خود بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبادت مى كرد.چون گريه او ياد رسول اللَّه را زنده مى داشت، و اين خود به مكتب وارزشهاى رسالت پيامبر جان مى بخشيد. گريه زهرا بر پدرش به حدىّ رسيده بود كه وى را در شمار پنج نفر از مويه كنان جهان يعنى آدم، يعقوب، يوسف و امام سجادعليهم‌السلام جاى داده اند(22).

از فضه خدمتكار حضرت فاطمه نقل شده است كه درباره اندوه آن حضرت گفت: درميان مردم جهان و ياران و نزديكان و دوستان رسول خدا هيچ كسى در فراق آن حضرت اندوهگين تر و گريانتر و نالانتر ازبانويم فاطمه زهرا نبود. اندوه او هرلحظه تازه تر و فزونتر مى شدوگريه اش شدّت مى يافت.

فاطمه عليها‌السلام هفت روز در فراق پدرش گريست وآرام نيافت واز اندوهش كاسته نشد. هر روز گريه اش بيشتر از روز پيش بود. چون هشتمين روزفرارسيد، اندوه، نهانش را آشكار ساخت و عنان شكيب از دست داد و ازخانه بيرون آمد و فرياد كشيد.

گويى صدايش از دهان پيامبر بيرون مى آيد. زنان شتابان به سويش رفتند. كودكان و خردسالان نيز به نزدش روانه گشتند. مردم به گريه و زارى پرداختند و از هر سوى گرد آمدند.چراغها خاموش شد تا روى زنان معلوم نشود. زنان چنين مى پنداشتند كه پيامبر خدا از قبر بيرون آمده است. همه در حيرت و شگفتى فرو رفته بودند.

فاطمه در سوگ پدر نوحه مى خواند و آن حضرت را صدا مى زدومى گفت: اى پدر! اى برگزيده! اى محمّد! اى ابوالقاسم! اى ياوريتيمان وشوى مردگان! از اين پس چه كسى به محراب نماز مى ايستد؟چه كسى به فرياد دختر سرگشته و عزادارت خواهد رسيد؟

آنگاه دامن كشان به سوى قبر پيامبر رفت. از بس اشك ريخته بود،چيزى نمى ديد. چون نزديك تربت پاك پيامبر شد نگاهش به مأذنه افتاد،گامها را كوتاه كرد. امّا آنچنان گريست و زارى كرد تا آن كه از هوش رفت.زنان سراسيمه به سويش شتافتند و بر چهره اش آب پاشيدند. چون به هوش آمد از جاى برخاست در حالى كه لب به سخن گشوده بود و مى گفت:

«تاب و توانم برفت. پوست بدنم نيز به من خيانت كرد. دشمن نكوهشم كرد و افسردگى مرا كشت. اى پدر! اينك تنها و حيران مانده ام.صدايم به خاموشى گراييده و پُشتم شكسته است. زندگى ام تيره و تاروروزگارم سياه شد. پدر! از اين پس هيچ همدم و همدلى براى رفع تنهايى ووحشتم ندارم و ديگر كسى نيست كه اشكم را باز دارد و ياورى نيست كه در ناتوانيها مرا يار باشد. پس از تو قرآن و منزل و مأوى جبرئيل وميكائيل از خاطرها فراموش شد. تمام اسباب پس از تو دگرگون و همه درها دربرابرم بسته شد. من نيز پس از تو در اين دنيا ديرى نخواهم زيست و هر دم كه برآرم با گريه بر تو همراه است اشتياقم به تو واندوهم بر توهيچ گاه پايان ندارد».

آنگاه بانگ برآورد كه: اى پدر! اى جان من! سپس اين اشعار رامترنّم شد:

- اندوه من بر تو، اندوهى تازه است و قلب من، به خدا سوگند،جايگاه ريزش شور و غوغاست.

- هر روز كه سپرى مى شود اندوه من در آن فزونى مى يابد و گريه ام برتو تمام ناشدنى است.

- پيشامدهاى ناگوار من بزرگ شد و عنان تسلّى و آرامش را از كف دادم. پس گريه ام در اين سوگ هر لحظه تازه است.

- هر آن دلى كه در فراق تو با شكيب و تسليت همراه مى شود، همانادلى افسرده و بى جان است.

سپس فرياد برآورد: اى پدر با مرگ تو دنيا از نور افشانى باز ايستادودرخشندگى خود را نهان ساخت كه آن به سبب خرّمى تو، در تجلّى بودروزهاى دنيا تيره و تار شده است و تنها از سياهى و خشونت سخن مى راند. اى پدر! تا روزى كه تو را دوباره ديدار كنم همواره در سوگ تواندوهگين و متأسفم. اى پدر! از هنگامى كه تو رفته اى خواب نيز ازديدگان من برفت. از اين پس چه كسى به فرياد بيچارگان و شوى مردگان خواهد رسيد؟ و امّت تا روز قيامت دست به دامان چه كسى خواهندزد؟ اى پدر! پس از تو ما از مستضعفان شديم و مردم از ما روى گردان شدند. حال آن كه ما به وجود تو درميان مردم بزرگ بوديم نه مستضعف.پس كدامين اشك است كه از فراق تو از ديدگان روان نشود؟ و كدامين اندوه است كه پس از تو پيوسته و هميشه نباشد؟ و كدامين چشم پس از توبه هنگام خواب سُرمه كشيده مى شود؟ تو بهار دين و نور پيامبران بودى.پس چگونه است كه كوهها از فراق تو به جنبش در نمى آيند ودرياهانمى خشكند و زمين به لرزه نمى افتد؟!

پدر! من به پيشامدهاى ناگوار مبتلا شدم. اين مصيبت اندك و آسان نبود. اينك مصيبتى بزرگ وحادثه اى ترسناك مرا درخود فروگرفته است.

فرشتگان بر تو گريستند و چرخ از گردش باز ايستاد، منبرت پس از توغريب و تنهاست و محرابت از دعا و مناجات تو، تهى است و قبرت به آغوش گرفتن تو خرسند و شاد است و بهشت به تو و به دعا ونمازت مشتاق!

اى پدر! پس از تو چقدر ظلمت مجالست بزرگ شده است دريغا بر توتا گاهى كه من شتابان به سوى تو آيم. ابوالحسن مؤمن، پدر دو فرزندت حسن وحسين و برادر و دوستت، و ياور تو و كسى كه او را به كودكى پروردى و در بزرگى او را به برادرى گرفتى و شيرين ترين دوستان ويارانت كسى كه از ديگران در اسلام و هجرت و يارى دادن به توپيشقدم تر بود، او نيز در ماتم تو به سوگ نشسته است. داغ فراق تو همه ما را در خود فرو گرفت و گريه، كشنده ما شد واندوه و سوگوارى با ماهمنشين گشت.

سپس اشك ريخت و ناله اى از دل برآورد آنچنان كه گويى روحش ازكالبدش بيرون شد. آنگاه اين اشعار را خواند:

- پس از فقدان خاتم پيامبران شكيبايى ام اندك شد و عنان آرامشم ازكف رفت.

- ديده اى ديده! چون باران ببار. واى بر تو از بارش خون بخيلى مكن.

- اى رسول خدا و اى برگزيده او و اى پناه يتيمان و ناتوانان.

- كوهها و حيوانات و پرندگان و زمين، همگى پس از آسمان بر توگريستند.

- سرورم! حجون و ركن و مشعر همراه با بطحا همگى برتو گريه كردند.

- محراب ودرس قرآن سحرگاهان وشامگاهان، آشكارا برتو گريستند.

- اسلام نيز كه درميان مردم از همه غريب تر شد، بر تو گريست.

- اى كاش منبرى را كه تو بر فراز آن مى رفتى، مى ديدى كه چگونه پس از روشنايى، ظلمت و تاريكى او را در خود فرو گرفته است.

- خدايا! در مرگم شتاب فرماى كه روزگارم تيره و تار شده است.

فضه گويد: آنگاه فاطمه عليها‌السلام به خانه اش برگشت و شبانه روز بناى ناله و زارى گذارد. اشكش باز نمى ايستاد و گريه اش آرام نمى گرفت.

بزرگان مدينه گردآمده نزد على عليه‌السلام رفتند وعرض كردند: اى ابوالحسن!فاطمه شبانه روز مى گريد. به گونه اى كه شبها خواب راحت را از ما گرفته است وروزها نمى گذارد كه ما آسوده درپى كسب و كار خويش باشيم. ماآمده ايم تا به تو بگوييم كه از فاطمه بخواهى كه يا شبها گريه كنديا روزها. اميرمؤمنان گفت: بسيار خوب.

سپس اميرمؤمنان نزد فاطمه رفت. فاطمه همچنان بى وقفه مى گريست وهيچ دلدارى و تسليتى در مورد او مؤثر نبود. امّا چون على را بديد اندكى آرام گرفت. حضرت على به فاطمه فرمود: اى دختر رسول خدا! بزرگان مدينه از من خواستند كه از تو بخواهم كه يا شبها بگريى يا روزها.

فاطمه زهرا پاسخ داد: اى ابوالحسن! درنگ من درميان اينان چقدراندك و رفتنم از ايشان چقدر نزديك است. به خدا سوگند شب و روز ازگريستن دست برنخواهم داشت مگر آنكه به پدرم رسول خدا بپيوندم.على به او فرمود: آنچه خود مى دانى بكن اى دختر رسول خدا.

سپس اميرمؤمنان، خانه اى در بيرون از شهر براى حضرت زهراساخت كه آن را بيت الاحزان ناميدند.

چون صبح فرا مى رسيد، زهرا حسن و حسين را پيشاپيش خود قرارمى داد و با گريه به سوى آن خانه روانه مى شد(23).

فاطمه زهرا از برخى از مناسبتها براى معرفى رسول خدا ويادآورى خاطرات عطرآگينش بهره مى گرفت. در روايت آمده است كه چون پيامبروفات يافت، بلال از گفتن اذان خوددارى كرد و گفت: پس از رحلت رسول خدا براى كس ديگرى اذان نخواهم گفت.

روزى فاطمه زهرا گفت: دوست دارم صداى موذّن پدرم را بشنوم.چون اين خبر به گوش بلال رسيد. شروع به گفتن اذان كرد. همين كه گفت اللَّه اكبر، اللَّه اكبر، فاطمه به ياد پدرش و دوران حيات او افتاد. پس نتوانست از گريه باز ايستد. چون بلال به عبارت اشهد ان محمّداً رسول اللَّه رسيد فاطمه فريادى كشيد و به صورت بر زمين افتاد و از هوش برفت.مردم به بلال گفتند: بس است اى بلال كه دختر رسول خدا از دنيا رفت.آنان گمان كردند كه فاطمه مرده است. بلال اذانش را ناتمام گذارد. چون فاطمه به هوش آمد از بلال خواست كه اذانش را به اتمام رساند امّا بلال خواسته آن حضرت را اجرا نكرد و گفت: اى سرور زنان! من بر جان توبيمناكم و مى ترسم كه با شنيدن اذان به جان خود آسيب رسانى. فاطمه نيزاو را از ادامه اذان معاف داشت.

## فاطمه به پدر مى پيوندد

رسول خدا در بستر بيمارى افتاده بود. فاطمه زهرا نيز در كنارآن حضرت قرار داشت. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در گوش او نجوايى كرد كه فاطمه به گريه افتاد. آنگاه يك بار ديگر با وى رازى گفت كه اين بار چهره فاطمه عليها‌السلام از هم شكفت.

چون از فاطمه درباره نخستين رازى كه با او گفت پرسيدند، فرمود:رسول خدا به وى فرمود كه جبرئيل هر سال يك بار قرآن را بر اومى خواند امّا امسال دو بار خواند و اين جز نزديكى مرگ وى نيست.

و راز دوّم آن بود كه نخستين كسى كه به وى خواهد پيوست منم.

بدين ترتيب، فاطمه خود را دلدارى مى داد كه لااقل او نخستين كسى است كه به رسول خدا خواهد پيوست.

دورانى كه فاطمه زهرا پس از پيامبر اكرم سپرى كرد بسيار سخت ودشوار بود. او يكّه و تنها دربرابر توفانهاى سهمناك، ايستاد و حتّى امام على عليه‌السلام نخستين قهرمان اسلام نيز به خاطر موقعيّت خاصّى كه داشت نمى توانست دركنار فاطمه در اين جهاد شركت جويد. بنابراين لازم بود كه فاطمه به تنهايى بار سنگين مبارزه را بر دوش گيرد. درحالى كه تنها بيست بهار از عمرش مى گذشت. براى آگاهى از شرايط دشوار آن حضرت براى مبارزه تنها به سخنان خود او گوش فرا دهيم. اين سخنان درحقيقت دردنامه اى است كه فاطمه عليها‌السلام در آن از حال خود به على عليه‌السلام شكوه مى كند آن هم با كلماتى كه درد و مبارزه خواهى از آنها مى تراود.

يكى از روزها هنگامى كه فاطمه از پيش ابوبكر بازگشته بود به سوى اميرمؤمنان آمد و به وى گفت:

"اى پسر ابوطالب! چه شده كه مانند جنين در پس پرده نشسته و چون متّهمان خانه نشين گشته اى؟ تو بودى كه شاهپرهاى بازها را درهم مى شكستى، ولى اكنون پرهاى مرغان ضعيف به تو خيانت كرده اند. تو درگذشته گرگها را از هم مى دريدى امّا اينك خانه نشين شده اى؟ از روزى كه ارزش خود را بى مقدار كردى و بهره ات را مهمل گذاشتى، اين پسرابى قحافه است كه هديه پدرم ومؤنه فرزندانم را به ستم از من ستانده است، بخدا سوگند آشكارا به دشمنى با من برخاسته است، در سخنانى كه با من داشت او را سرسخت ترين دشمنان يافتم تا آنجا كه انصار، يارى خود را از من دريغ داشتند، و مهاجران از ما بريدند و ساير مردم چشم ازما پوشيدند، اكنون نه كسى از ما دفاع مى كند و نه كسى از ستم دشمن برماجلوگيرى مى كند.

با دلى لبريز از خشم و كينه از خانه بيرون شدم، و شكست خورده ونااميد بازگشتم درحالى كه هيچ اختيارى ندارم، اى كاش پيش از اين ذلّت و خوارى مرده بودم.

خداوند از اين تندى كه به تو كردم عذرخواه من است، و از سوى توحامى من، واى بر من در هر بامداد، واى بر من كه تكيّه گاهم درگذشت،و بازويم سست گرديد، به سوى پدر شكايت دارم و از خداوند دادخواهم، بار خدايا تو نيرومندتر از ديگرانى".

امير مؤمنان عليه‌السلام در پاسخ فاطمه زهرا فرمود:

"واى بر تو نيست بلكه واى بر دشمنان توست. اى دختر برگزيده جهانيان واى بازمانده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم. از اين عتاب باز ايست، كه من در دينم ناتوان نشده ام، و در توانايى ام اشتباه نكرده ام. اگر براى روزى)سخن ميگويى(كه روزى تو از طرف خداوند تضمين شده است. و كفيل روزى تو، مورد اعتماد واطمينان است. و آنچه خداوند برايت فراهم ساخته بهتراست از آنچه از تو دريغ داشته اند. پس همه را به حساب خداوند بگذار".فاطمه عليها‌السلام فرمود: «خداوند براى من كافى است و او نيكو وكيلى است» (24).

داستان زندگى سرور زنان عالم، داستان فضيلت و تقواست. او مجسمه ايمان بود و بدين سبب به سرورى زنان عالم دست يافت. او الگوى تمامى زنان مؤمن است.

داستان رحلت وى نيز داستان قهرمانى وشهادت بود، چرا كه بارزترين نمونه هاى فداكارى و پايدارى را به نمايش گذاشت.

او تا زمان شهادت با هر وسيله ممكن از حق دفاع كرد. در اينجا مابخشى از اين داستان غم انگيز را كه آتش سوزنده غم و اندوه را در دلهاى مؤمنان بوجود آورد و همچنان شعله ور است، نقل مى كنيم.

در كتاب (العقد الفريد ج 2 ص 250 و تاريخ ابى الفداء ج 1 ص 156واعلام النساء ج 3 ص 1207) پس از ذكر رخدادهايى كه بعد از رحلت پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روى داده، آمده است:

«ابو بكر، عمر را به سوى آنان (خانه امام على جهت گرفتن بيعت) اعزام نمود و به او گفت: چنانچه خوددارى كردند با آنها بجنگ.. عمر باشعله آتشى در دست به سوى آن خانه آمد و در نظر داشت كه خانه را به آتش بكشد، حضرت زهرا با او روبرو شد و به او فرمود كه: اى پسرخطاب، آيا براى به آتش كشيدن خانه ما آمده اى؟عمر گفت: آرى، مگرآنكه برآنچه كه امت بر آن جمع شده اند - بيعت با ابوبكر - موافقت كنيد.

شهرستانى در كتاب «الملل والنحل» از «نظّام» نقل مى كندكه: «عمر، در روز بيعت، ضربه اى به شكم فاطمه عليها‌السلام زد كه بر اثر آن جنين او (محسن) سِقط شد. عمر فرياد مى زد: خانه را با آنكه در او هست به آتش بكشيد. در حالى كه در خانه جز على و فاطمه و حسن وحسين عليهم‌السلام كسى نبود.

مشابه اين واقعه را «بلاذرى» در «انساب الاشراف» ج 1، صفحه 404 ذكر مى كند.

علامه سيد محمد كاظم قزوينى رحمه الله در كتاب «فاطمة الزهراء من المهدالى اللحد» - 315 اين واقعه را به تفصيل ذكر مى كند:

«حضرت زهراعليها‌السلام - پيش از حمله دشمنان به خانه - پشت در خانه بود در حاليكه سر مبارك خود را با دستمالى بسته بود - ولى چادر يا عبايى به سر نداشت، به اين خاطر زمانى كه دشمنان حمله كردند به پشت درپناه برد تا خود را از چشم مردان نامحرم مخفى نگهدارد. و اينجا بود كه بين در و ديوار فشار سختى بر او وارد شد. اين در حالى بود كه حضرت شش ماهه حامله بود.

حضرت، فريادى از شدت درد كشيد، چرا كه جنين او كشته شده بود،وميخ در، به سينه مبارك او فرو رفته و سينه آن حضرت را مجروح كرد.

در اين هنگام، دشمنان، حضرت امير المؤمنين عليه‌السلام را دستگير كرده بودند ومى خواستند كه او را از منزل بيرون برده و با خود ببرند. با اينكه حضرت زهراعليها‌السلام از شدت درد به خود مى پيچيد و جنين كشته او در شكم متلاطم بود ولى براى دفاع از حريم ولايت و امام كوشيد تا در مقابل دشمنان ايستادگى نمايد و مانع از بيرون بردن حضرت على گردد. اينجا بودكه دستور زدن پاره تن رسول خدا، حضرت زهرا صادر شد. فرزندان فاطمه عليها‌السلام كه شاهد اين معركه بودند، اينچنين داستان زدن مادر بزرگوارخود را و وفات او را روايت كرده اند:

امام حسن مجتبى عليه‌السلام، در مجلس معاويه به مغيره ابن شعبه خطاب كرد وفرمود:

«تو بودى كه فاطمه عليها‌السلام، دختر رسول خدا را زدى تا خون از بدن اوجارى شد و آنچه در شكم داشت سقط نمود، و تو چيزى جز خار نمودن رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، مخالفت با دستورات وى و هتك حرمت او در نظرنداشتى. مگر رسول خدا به وى نفرموده بود كه "تو سرور زنان اهل بهشتى" به خدا سوگند كه سرنوشت تو در آتش جهنم است».

در كتاب سُلَيم بن قيس از ابن عباس روايت شده است «قنفذ با تازيانه چنان اورا زد كه تا روز رحلت، آثار تازيانه مانند دمل چركين بر بازوان آن حضرت بود. او، حضرت را در چارچوب در خانه قرار داد و پهلوى اورا شكست تا او جنين خود را سقط نمود».

حضرت امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: علت وفات حضرت زهراعليها‌السلام اين بود كه قنفذ، غلام عمر، بدستور وى، با غلاف شمشير بر پهلوى او زد تا محسن خودرا سقط كرد و بر اثر آن به شدت بيمار شد...

بنابراين چنين استنباط مى شود كه بيش از يك نفر دختر رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را زده و علت سقط جنين او شدند.. حضرت پس از اين واقعه به شدت بيمار شد و در بستر بيمارى افتاد.

همينكه آن حضرت مرگ خود را نزديك ديد، ام ايمن و اسماء بنت عميس را نزد خويش فرا خواند و كسى را درپى على عليه‌السلام فرستاد و او را نيزاحضار كرد. چون اميرمؤمنان بر بالين او حاضر شد، فاطمه به وى گفت:

اى پسر عمو! من مرگ خود را نزديك مى بينم، و احساس مى كنم كه ساعت به ساعت در پيوستن به پدرم نزديكتر مى شوم. اينك مى خواهم آنچه را كه در دل دارم به تو وصيّت كنم. على عليه‌السلام فرمود: اى دختر رسول خدا هرچه مى خواهى وصيّت كن. على بالاى سر زهرا نشست و هركه درخانه بود بيرون كرد، آنگاه حضرت زهرا گفت: اى پسر عمو تو از آغاززندگى از من دروغ و خيانتى نديدى و هيچ گاه در اين مدّت كه باهم بوديم با تو مخالفتى نكرده ام.

على عليه‌السلام فرمود: پناه بر خدا، تو داناتر به خداوندو نيكوكارتر و پرهيزكارتر و گرامى تر و خداترستر از آنى كه بخواهم تو رابدين خاطر توبيخ و سرزنش كنم. جدائى و فقدان تو بر من بسيار سنگين است، امّا با اين حال از آن هيچ گريزى نيست. به خدا سوگند مصيبت رسول خدا را بر من تازه كردى. بدان كه غم درگذشت و از دست دادن توبراى من بسيار است. و از مصيبتى كه چقدر دردناك و دردآور و گدازنده و اندوهبار است استرجاع مى كنيم. به خدا سوگند اين مصيبتى است كه تَسليّتى براى آن نيست و كمبودى است كه جايگزين ندارد.

سپس هردو، ساعتى بگريستند و على سر اورا در آغوش گرفت وفرمود:

هرچه مى خواهى به من وصيّت كن كه مرا آنچنان خواهى يافت كه بدان فرمانم داده اى ومن درخواست تورا برخواست خويش ترجيح مى دهم.

فاطمه عليها‌السلام فرمود: اى پسر عموى رسول خدا، خداوند از سوى من بهترين پاداش را به تو دهد، من به تو وصيّت مى كنم كه پس از من با امامه دختر خواهرم ازدواج كنى كه وى براى فرزندانم همچون خود من است.زيرا مردان ناگزيرند كه زن اختيار كنند.

سپس فرمود: پسر عمو برايم تابوتى فراهم ساز. من ديدم كه فرشتگان تصوير آن را برايم كشيده اند. على فرمود: آن را برايم توصيف كن كه چگونه بود؟ زهرا شكل تابوت را براى على بيان كرد، - على آن را براى زهرا ساخت، بنابراين نخستين تابوتى كه در اسلام ساخته شد تابوت زهرا بود كه كسى پيش از آن چنين چيزى نه ديده و نه ساخته بود. - سپس فرمود: به تو وصيّت مى كنم كه هيچ كس از اينانى كه به من ستم و حقّم راپايمال كرده اند بر جنازه ام حاضر نشوند. زيرا اينان دشمن من و دشمن رسول خدا هستند. اجازه نده كسى از آنان و پيروانشان بر من نمازبخوانند، مرا در شب كه ديده ها آرام گرفته و به خواب فرو رفته اند، به خاك سپار، آن گاه آن حضرت چشم از جهان فرو بست.

سلام خداوند براو و بر پدر و شوهر و فرزندانش.

مردم مدينه يكپارچه ناله و فرياد سر دادند. زنان بنى هاشم در خانه فاطمه عليها‌السلام گرد آمدند و همه باهم يكصدا شيون كردند. مدينه مى خواست از اين همه شيون و فرياد از جاى كنده شود. زنان داغديده فرياد مى زدند:اى بانوى ما! اى دختر رسول خدا مردم گروه گروه به سوى على عليه‌السلام روانه شدند. آن حضرت نشسته بود. حسن و حسين عليهما‌السلام نيز رو به رويش بودندوهرسه مى گريستند. مردم همه از گريه آنان بگريه افتادند.

ام كلثوم روپوشى به صورت انداخته و دامن كشان و با ردائى آويزان بيرون آمد درحالى كه مى گفت: اى پدر اى رسول خدا، اينك براستى ما تو را از دست داديم. اين فقدانى است كه ديگر ديدارى درپى ندارد.

مردم گرد آمدند و نشستند و گريه و زارى سر دادند آنان منتظر بودندكه جنازه بيرون آيد تا بر او نماز بخوانند امّا ابوذر بيرون آمد و به آنهاگفت: برويد كه بيرون آوردن جنازه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين شامگاه به تأخير افتاد. مردم برخاستند و به راه خود رفتند.

چون پاسى از شب گذشت وديده ها به خواب آرام فرورفت، اميرمؤمنان وحسن وحسين وعمّار و مقداد و عقيل و زبير و ابوذر وسلمان و بريده وچند نفر از بنى هاشم و ياران خاص آن حضرت جنازه فاطمه عليها‌السلام رابيرون آوردند وبر آن نماز خواندند و سپس او را در دل شب به خاك سپردند.

اميرمؤمنان دركنار قبر فاطمه عليها‌السلام هفت قبر ديگر پديد آورد تاكسى جايگاه حقيقى قبر را نداند. برخى از ياران خاص آن حضرت نيزگفته اند. على عليه‌السلام قبر را با زمين هموار كرد تا مبادا محل قبر شناخته شود(25).

آنگاه حضرت امير به طرف قبر رسول خدا روى كرد و فرمود:

«درود بر تو اى رسول خدا از من و درود بر تو از سوى دخترت،وزيارت كننده تو و خفته در خاك در بقعه ات، و كسيكه انتخاب شد تابه زودى به تو بپيوندد، اى رسول خدا شكيبايى من در فراق برگزيده تواندك و طاقت من با فقدان او طاق شد. امّا براى من در پيروى از سنّت تودر فراقت، عزت وگرانمايگى است. آن هنگام كه من سرت را بر لحدآرامگاهت نهادم، و ميان گردن و سينه ام (آغوشم) بودى كه جان از تنت بيرون شد بلى اين چيزى است كه در كتاب خدا پذيرفته است چون ما ازاوييم و هم بدو باز مى گرديم.

همانا امانت تو پس گرفته شد، زهرا را زمين در ربود، پس از زهراچه نازيباست آسمان و زمين اى رسول خدا!

امّا اندوهم هميشگى و جاودانه خواهد شد و شبهايم به بيدارى خواهدگذشت و در غمى غوطه خواهم خورد كه هيچ گاه از دلم بيرون نرود تاآنگاه كه خداوند براى من سرائى كه تو در آن اقامت گزيده اى، برگزيند.اندوه دلخراش حزن برانگيزاننده، چه زود ميان ما جدائى انداخت. و من از اين به خداى شكوه مى برم. و بهمين زودى دخترت به تو آگاهى خواهدداد از اجتماع امّت تو براى ستم كردن به او، تمام ماجراها را هم از اوبپرس، از وى درباره رفتارشان با ما بپرس. چه آتشى در سينه داشت امّاراهى براى گفتن آن نيافت. او خود به زودى تمام اين ماجراها را خواهدگفت، و خداوند در اين باره داورى فرمايد كه او بهترين داوران است» (26).

زهراعليها‌السلام شراره اى از محبّت شد و گرما و روشنايى او هيچ گاه در دل مؤمنان به سردى و خاموشى نخواهد گراييد. او پرچم مبارزه اى شد كه هرگز مكتبيان مسئول آن را از دست بر زمين نخواهند انداخت. او پرتواخلاق نيكو و والا وعدالت طلبى بود كه پهنه سپيده دمان را به رنگ خون به ناحق ريخته، و حق خيانت شده اش نمايان مى سازد، و بدين وسيله تاب و تپش انقلاب را در رگهاى جوانمردان به جريان مى اندازد. تا درمسير جهاد مقدّس خودش برضدّ زورمداران و فرصت طلبان و خشك مقدّسان از اين شراره پاك توشه برگيرند.

امّت ما امروز پيش از هر روز ديگر به احياى ياد فاطمه عليها‌السلام نيازمندتر است تا او را مقتداى خود قرار دهد و در اين ميان مسئوليّت مردان بيشتر از زنان است.

## پي نوشت ها:

1. سوره اعراف، آيه 58.

2. أنوار التنزيل في تفسير سورة التحريم.

3. بحار الانوار، ج 43، ص 5.

4. مقصود از فواطم عبارتند از:

- فاطمه دختر اسد. مادر امام عليه‌السلام و همسر سرور بطحا ابوطالب.

- فاطمه دختر زبير بن عبدالمطلب.

- فاطمه زهراعليها‌السلام. (بحار الانوار، ج 19، ص 65).

5. اعيان الشيعه، ج 22، ص 569.

6. نهج البلاغة، نامه 27.

7. اين حصير در هجر از توابع يمن بافته مى شد.

8. بحار الانوار، ج 43ص 31.

9. بحار الانوار، ج 43، ص 31.

10. بحار الانوار، ج 43، ص 82.

11. سوره اسراء، آيه 28.

12. بحار الانوار، ج 43، ص 153.

13. سوره مائده، آيه 3.

14. سوره ضحى، آيه 5.

15. بحارالانوار، ج 43، ص 75.

16. سوره حجرات، آيه 2.

17. سوره انسان، آيه 11 - 7.

18. سوره آل عمران، آيه 37.

19. بحار الانوار، ج 43، ص 74 - 69.

20. بحار الانوار، ج 43، ص 80.

21. همان مأخذ، ص 55.

22. بحارالانوار، ج 43، ص 155.

23. بحار الانوار، ج 43، ص 177 - 175.

24. بحار الانوار، ج 43، ص 148.

25. بحار الانوار، ج 43ص 193 - 191.

26. بحار الانوار، ج 43، ص 193.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 3](#_Toc505852801)

[درباره حضرت زهرا عليها‌السلام 4](#_Toc505852802)

[بخش اول: بنياد پاك 5](#_Toc505852803)

[شجره مبارك 11](#_Toc505852804)

[ولادت سرور زنان بهشت 17](#_Toc505852805)

[ازدواج 22](#_Toc505852806)

[اوّل: خواستگارى 22](#_Toc505852807)

[دوّم: قبول پيشنهاد خواستگارى 23](#_Toc505852808)

[سوّم: برابرى 24](#_Toc505852809)

[چهارم: مهريه و جهيزيه 25](#_Toc505852810)

[پنجم: خطبه عقد 27](#_Toc505852811)

[ششم: زفاف 29](#_Toc505852812)

[بخش دوم: جايگاه حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام 36](#_Toc505852813)

[مبارزه با انحراف امّت 40](#_Toc505852814)

[بخش سوم: ويژگيهاى بزرگ اخلاقى 43](#_Toc505852815)

[الف - خداپرست و زاهد 43](#_Toc505852816)

[ب - راستگوترين مردم 47](#_Toc505852817)

[بخش چهارم: پس از رحلت رسول خدا 57](#_Toc505852818)

[برانگيختن زنان مدينه 60](#_Toc505852819)

[فاطمه زهرا در سوگ پدر مى گريد 62](#_Toc505852820)

[فاطمه به پدر مى پيوندد 68](#_Toc505852821)

[پي نوشت ها: 76](#_Toc505852822)